

بریتانیا و خلیج فارس

مترجم

غلامرضا جورکش

فصل اول

خلیج فارس در دهه ۱۸۹۰

در اوایل دهه ۱۸۹۰ اوضاع سیاسی در خلیج فارس کمابیش آرام بود و به رقم تنش‌هایی که هرچندگاه در خشکی درمی‌گرفت حملات دریایی به ندرت انجام می‌گرفت زیرا در نیمه نخست قرن نوزدهم انگلستان توانسته بود به زور و طی چند مرحله میان سرسخت‌ترین شیخ‌نشین‌های خلیج فارس آتش‌بس برقرار کند. مقام ارشد انگلستان در خلیج فارس یعنی «عالی‌جناب نماینده سیاسی مقیم خلیج فارس و ژنرال قنصل انگلستان در فارس و خوزستان» ضامن اجرای این پیمان آتش‌بس بود و هرگاه احتمال بروز جنگ می‌رفت از نیروی دریایی سلطنتی هندوستان یا اسکاداران دریایی سلطنتی مستقر در پایگاه هند شرقی که گشت‌زنی در خلیج فارس را به عهده داشت کمک درخواست می‌کرد.^۱

نماینده مقیم همان‌طور که از عنوان‌اش پیداست چندین وظیفه بر عهده داشت و در تمام طول مدتی که در این کتاب مورد نظر است نماینده رسمی اداره سیاسی هندوستان

۱. رجوع کنید به:

Sir Courtney Ilbert, *The Government of India: Being a Digest of the Statute Law relating There to with Historical Introduction and Explanatory Matter* (3rd ed.; Oxford, 1915), p. 233.

Lord Curzon of Kedleston, *The Place of India in the Empire, Being an Address Delivered before the Philosophical Institute of Edinburgh by... on October 19, 1909* (London, 1909), pp. 34-35

Jens B.Plass, *England Zwischen Russland und Deutschland: Der Persische Golf in der Britischen Vorkriegspolitik, 1899-1907 dargestellt nach englischen Archivmaterial* (Hamburg, 1966), pp. 32-37

در این مرجع جزئیات بیشتر در مورد نظام انگلستان در خلیج فارس ارائه شده است.

در منطقه بود یعنی «منتخبی از میان منتخبان»^۲ و تحت ریاست مستقیم وزارت امور خارجه دولت هندوستان (این اداره نیز تحت ریاست مستقیم نایب السلطنه هندوستان بود) و در برابر اداره امور خلیج فارس در مورد اوضاع کرانه‌های عرب‌نشین پاسخگو بود. اما نماینده مقیم، ژنرال قنصل هم بود و از این لحاظ تابع وزیرمختار انگلستان در تهران و در نهایت وزارت خارجه در لندن بود. فقط وضعیت نماینده مقیم این‌گونه نبود بلکه تمام مقامات زیردست وی در خلیج فارس نیز در همین وضعیت دوگانه و غیر عادی به سر می‌بردند. سال ۱۸۹۴ نماینده مقیم فقط یک مقام زیردست خود داشت که در مسقط بود. اما بیست سال بعد یعنی در آغاز جنگ جهانی اول در مسقط، بحرین، کویت و بندرعباس مقامات زیردست نماینده مقیم استقرار یافته بودند و در بوشهر نیز دو دستیار وی حضور داشتند. علت این افزایش نیز در این کتاب مورد بررسی قرار خواهد گرفت. علاوه بر مقاماتی که در خلیج فارس استقرار داشتند در بغداد هم یک نماینده مقیم، هم‌پایه نماینده مقیم خلیج فارس استقرار داشت که کنسول بصره زیردست وی بود. گرچه نماینده مقیم بغداد و بصره را اداره سیاسی هندوستان منصوب می‌کرد (البته پس از ۱۸۹۸ نماینده بصره چنین وضعیتی نداشت) آن‌ها از طریق سفیر انگلستان در قسطنطنیه از لندن تبعیت می‌کردند. خط‌مشی انگلستان در خلیج فارس و به‌ویژه درباره مسئله کویت به شدت تحت تأثیر این دو گانگی حوزه‌های نفوذ بود. در مورد مسئله کویت نه تنها فقط تعارض مسئولیت‌ها بلکه تعارض اطلاعاتی که برای مقامات بالاتر ارسال می‌شد تأثیر زیادی داشت، به‌طوری که یکی از مقامات هندوستان گله داشت که: «در اغلب موارد خبر نداریم قنصل بصره چه اطلاعاتی از طریق سفیر انگلستان در قسطنطنیه برای لندن می‌فرستد».^۳

نماینده مقیم بودن در خلیج فارس برای صاحب‌منصبان هندی و به‌ویژه افراد جاه‌طلب به هیچ‌وجه مقام بدی نبود (این مقام معادل درجه سرهنگی در ارتش بود) زیرا مقام پر مسئولیتی بود. «لوات فریزر» یکی از کارشناسان معروف مسائل هندوستان، در

۲. نگاه کنید به:

Philip Woodruff, *The Men Who Ruled India: The Guardians* (N.Y., 1954) P.270

فهرست شغل‌های مهم و افراد دارنده شغل‌ها در پیوست H آمده است.

۳. یادداشت‌های «اچ. اس. بارنز» ۶ مارس ۱۹۰۲، حکومت هندوستان، پرونده‌های محرمانه خارجی [FES] (بایگانی ملی هندوستان، دهلی‌نو)، ژوئیه ۱۹۰۲، گزارش‌های شماره ۵۰۹-۳۰۷. بارنز وزیر امور خارجه در سال‌های ۱۹۰۳-۱۹۰۰ بود.

سال ۱۹۱۱ به اشاره به دشواری این شغل می‌نویسد:

نماینده، در تماس مداوم با ملل متعدد و روسای قبایل وحشی و نیمه‌وحشی است و باید بین آنها موازنه برقرار کند... صلح در خلیج فارس به لیاقت نماینده مقیم بستگی دارد. صاحب این شغل به موقع خود باید انعطاف و صلابت داشته باشد. هرگونه اقدام ناپخته یا نامحتاطانه می‌تواند «معضل بین‌المللی» شدیدی به بار آورد.^۴

البته در دهه ۱۸۹۰ در این منطقه کمتر معضل بین‌المللی وجود داشت ولی این از سنگینی مسئولیت نماینده مقیم نمی‌کاست. در این هنگام فقط بندر بوشهر در خلیج فارس به تلگراف هند-اروپا متصل بود (این خط در خلیج فارس از «فالو» در عراق تا «جاسک» در مکران کشیده شده بود). به هنگام جنگ جهانی اول، بندرعباس و مسقط هم به خط تلگراف وصل شده بودند اما در مواقع اضطراری، نماینده مقیم باید خودش چاره‌ای می‌اندیشید.^۵ نماینده مقیم برخلاف همقطارانش در هندوستان، از نزدیک با دولت‌های خارجی سروکار داشت و باید به خوبی از پس امور مربوط به امپراتوری عثمانی در کویت، فرانسه در عمان و ایران در کرانه شمالی خلیج فارس برآید. نماینده دولت هندوستان برای رسیدگی به امور روسای عرب در سواحل امارات نیز که کمابیش تحت‌الحمايه یا تحت قیمومیت بودند بر عهده نماینده مقیم بود. شغل نماینده مقیم شغل پرچالش و پرفراز و نشیبی بود و اگر کسی می‌توانست بدی آب و هوا و دورافتادگی را تحمل کند به مقام سرنماینده در بین‌النهرین، وزارت خارجه هندوستان یا وزارت مختاری در ایران ارتقا یابد چنان که سرپرسی ساکس نماینده مقیم در سال‌های ۱۹۱۳-۱۹۰۵ هر سه این مقام‌ها را داشت.

باید توجه داشت که نماینده مقیم پیش از هر چیز خود را برابر حکومت هندوستان مسئول می‌شمرد (و اغلب هم به حکومت هند وفادار بود) زیرا انگلستان نیز در آغاز از مجرای هندوستان بود که در خلیج فارس منافع پیدا کرد یعنی به حفاظت از خطوط ارتباطی در برابر راهزنان بومی یا سایر قدرت‌های اروپایی پرداخت و سپس به نظارت خود ادامه داد و برحسب نیاز نیرو به منطقه اعزام کرد. حفاظت از مسیر هندوستان همچنان هدف اصلی انگلستان بود اما منافع دیگر مثل جلوگیری از تجارت برده، توسعه

۴. نگاه کنید به:

Lovat Fraser, *India Under Curzon and After* (London, 1911), p. 89

۵. نگاه کنید به:

* Wilson, *Persian Gulf*, p. 268

بازرگانی و حفاظت از منافع انگلستان در ایران یا بین‌النهرین نیز به میان آمد.^۶

در اوایل قرن بیستم، حذف قدرت‌های رقیب به شیوه‌های گوناگون مهم‌ترین هدف انگلستان بود و سه حوزه متمایز داشت که نحوه تدوین و اجرای خط‌مشی‌های مربوطه را شرح خواهیم داد. مسئولیت تامین اعتبار مالی در خلیج فارس یکی دیگر از موضوعاتی بود که مقامات لندن («مرکز»)^۷ و هندوستان به‌طور مدام بر سر آن بحث داشتند. با افزایش اهمیت خلیج فارس در عرصه دیپلماسی اروپا، مقامات هندوستان هر چه بیشتر تمایل خود به تامین اعتبار مالی برای منطقه‌ای را از دست دادند که کنترل تدوین خط‌مشی‌های‌اش هر چه بیشتر به دست حکومت مرکزی می‌افتاد. در واقع جدل بر سر مسئولیت تامین اعتبار مالی دست کمی از جدل بر سر مسئولیت‌های سیاسی مقامات مختلف در خلیج فارس نداشت. حل کردن این مسئله نیز یکی از جنبه‌های مهم مواضع انگلستان در خلیج فارس بود. به‌طور کلی هزینه تمام مقامات و تشکیلات مستقر در خلیج فارس، نیمی از هزینه نمایندگی انگلستان در ایران، نیمی از کمک هزینه قایق‌های حمل محموله‌های پستی به بغداد و کمک هزینه سالیانه به نیروی دریایی بابت فعالیت در خلیج فارس بر عهده نایب‌السلطنه هندوستان بود. مسئله تقسیم‌بندی هزینه‌ها هنگامی حاد شد که تقویت موقعیت انگلستان در خلیج فارس در دستور کار قرار گرفت و همین موضوع به تفصیل مورد بحث قرار خواهد گرفت.

ذکر این موضوع کافی نخواهد بود که مسئله راهزنی، تجارت برده، ارتباطات و بازرگانی مسائل موردنظر انگلستان در خلیج فارس بود بلکه برای شناخت چگونگی شکل‌گیری خط‌مشی‌های انگلستان باید میزان این علایق در آغاز دوره مورد بحث در این کتاب را بررسی کرد که از عمان در دهانه خلیج فارس آغاز می‌کنیم.

۶. در مورد تاریخچه خط‌مشی‌های انگلستان در خلیج فارس نگاه کنید به:

J.B. Kelly, "British Policy in the Persian Gulf, 1813-1843". (تز دکترا دانشگاه لندن ۱۹۵۶)

Col.S.B.Miles, Countries and Tribes of the Persian Gulf, 2 Vols (London, 1919).

مسئله راهزنی نیز در مراجع زیر مورد بحث قرار گرفته است.

R.Bayly Winder, Saudi Arabia in the Nineteenth Century (N.Y, 1965).

Sir Charles Belgrave, The Pirate Coast (London, 1966).

Wilson, Persian Gulf.

۷. «مرکز» به‌طور کلی به معنای انگلستان است اما در این کتاب به معنای دولت انگلستان در لندن و به ویژه «اداره هندوستان» و «وزارت امور خارجه» است که در اغلب بین خودشان نیز اختلاف وجود داشت.

عمان

شرایط کار در خلیج فارس به طور کلی توان فرسا بود اما در عمان خارج از حد تصور دشوار بود. دمای هوای شهر مسقط در تابستان بیش از ۴۳ درجه سانتی گراد است (گاهی به ۴۹ درجه سانتی گراد می رسد) و دمای آب ۳۲ درجه سانتی گراد است. این منطقه به طور کلی خشک است اما گاهی در اثر توفان های شدید ممکن است در عرض ۲۴ ساعت ۲۷ سانتی متر باران ببارد مثل بارشی که در ماه ژوئن ۱۸۹۰ رخ داد. جمعیت مسقط در زمستان ۱۰۰۰۰ نفر بود که در تابستان تا حد امکان خانه های قرار گرفته در میان صخره ها را ترک می کردند و به تپه ها پناه می بردند اما کسانی که در شهر باقی می ماندند و دیدارکنندگان از شهر ناچار به تحمل شرایط توان فرسای شهر بودند.^۸

فردی که در سال ۱۸۸۸ به این شهر سفر کرده است با اشاره به گرمای توان فرسا می نویسد: «اگر در نیمه های شب هم دستتان را روی تکه فلزی بگذارید دستتان می سوزد». این فرد با کشتی به مسقط آمده بود و کشتی در کنار شهر لنگر انداخته بود که: «در روز سوم مردی به سرش زد و گلوی خودش را برید... نزدیک ظهر مردی که تب داشت و درون نونو دراز کشیده بود بر اثر حمله قلبی درگذشت.» و به هنگام ورود به کراچی می نویسد: «نخستین تابستان در خلیج فارس را سپری کردیم و گمان نکنم هرگز چنین تابستانی را تا پایان عمرم تجربه کنم.»^۹ بخت با انگلیسی ها بود که اوضاع همواره

۸. نگاه کنید به:

U.S. Hydrographic Office, Persian Gulf Pilot: Comprising the Persian Gulf, the Gulf of Oman, and the Makran Coast (Washington, 1920), PP. 24-32, 56-57.

Great Britain, Admiralty, Naval Intelligence Division, Geographical Section, A Handbook of Arabic, I: General (London, [192-]), P.239.

R.C. Keun de Hoogerwoerd, "Die Hafen und Handelverhältnisse des Persischen Golfs und des Golfs von Oman" Annalen der Hydrographie und Maritimen Meteorologie (Berlin), XVII (1899), 189-207.

Gerhard Schott, "Geographie des Persischen Golfes und Seiner Randgebiete." Mitteilungen der Geographischen Gesellschaft in Hamburg, XXXI (1918), 1-110.

"Ozeanographie und Klimatologie des Persischen Golfes und des Golfes von Oman" Beilage zu Annalen der Hydrographie und Maritimen Meteorologie, XLVI (1918), 46 pp.

۹. نگاه کنید به:



چنین توان فرسا نبود و گرنه معلوم نبود حضور آنها در منطقه دوام داشته باشد. کارگزاریانی که به مسقط مأمور شده بودند نه تنها آنجا ماندند بلکه اغلب نیز شغل خود را عالی می‌پنداشتند که با توجه به اهمیت شغلشان تعجیبی هم نداشت.^{۱۰}

انگلستان از دیر باز به عمان نظر داشته است زیرا در روزگاری که دریا راه اصلی ارتباطات و ترابری بود، اگر این منطقه مهم به دست دشمن نیرومندی می‌افتاد راه انگلستان به هندوستان مورد تهدید قرار می‌گرفت.^{۱۱} همان‌گونه که خلیج فارس دروازه دریایی بین‌النهرین و ایران است عمان نیز دروازه خود خلیج فارس است. بین «رأس المسندام» در عمان و بندرعباس در ایران را آب باریکه‌ای به پهنای ۸۰ کیلومتر از هم جدا کرده است. در آن هنگام دو لنگرگاه طبیعی کوچک در مسندام یعنی خرده جزایر مالکوم و الفین استون برای پناه دادن کل ناوگان انگلستان کافی می‌شد.^{۱۲} انگلستان چندان علاقه‌ای به ایجاد پایگاه در این بخش نداشت بلکه بیشتر برایش مهم بود که قدرت‌های دیگر در آن پایگاه نداشته باشند. با افزایش علاقه رقبای اروپایی به خلیج فارس بود که انگلستان نیز عزم خود را جزم کرد.

البته دلایل دیگری هم برای علاقه انگلستان به عمان وجود دارد که یکی هم ضعف سلطان‌های عمان در کنترل این نواحی بود که به‌طور معمول در حوزه حاکمیت آنها قرار

→ Lt. Gordon C. Fraser, Logbook [H.M.S Kingfisher, sloop] (1890), MS. 60/04 I-FRR/4, National Museum, Greenwich.

۱۰. دکتر جیکار، پزشک هندی و نایب کنسول انگلستان از پایان قرن نوزدهم به مدت بیست و پنج سال در مسقط زندگی کرد. «او می‌گفت مسقط را بر تمام نقاط جهان ترجیح می‌دهد و آرزو دارد تا پایان عمر همان‌جا زندگی کند...»

Theodore and Mrs. T. Bent, Southern Arabia (London, 1900), p. 69

به نقل از:

Philip Graves, The Life of Sir Percy Cox (London, 1941), pp. 65-66

همچنین نگاه کنید به:

۱۱. در مورد نگرش پرتغالی‌ها در اوایل قرن شانزدهم به Wilson, Persian Gulf ص ۱۱۵ نگاه کنید. این مسئله در کتاب زیر، بیشتر مورد بررسی قرار گرفته است:

Halford Lancaster Hoskins, British Routes to India (Philadelphia, 1928).

در این کتاب منظور از عمان منطقه‌ای است که از زبانه رأس‌المسندام درست در روبروی بندرعباس در آن سوی خلیج فارس آغاز می‌شود و در گستره‌ای ساحلی به طول ۱۵۰۰ کیلومتر تا «رأس الحد» و استان ظفار امتداد می‌یابد. منظور از مسقط نیز شهر مسقط و حومه «آن» است. نام رسمی سلطان‌نشین تا همین اواخر مسقط بود اما نویسنده ترجیح می‌دهد کل کشور را عمان و پایتخت را مسقط بنامد.

۱۲. رجوع کنید به نقشه فصل چهار. در فصل هشت منافع انگلستان در این بخش با تفصیل بیشتری مورد بحث قرار گرفته است.

داشت. سلطان‌های عمان زمانی آن‌چنان قدرت داشتند که نه تنها دو سوی مدخل خلیج فارس را تحت کنترل خود داشتند بلکه زنگبار و کرانه‌های کنیا و تانگانیکا هم تحت حاکمیت آن‌ها بود. سید سعید (۱۸۵۶-۱۸۰۷) آخرین سلطان نیرومند عمان بود و به لزوم حفظ دوستانه‌ترین روابط با نیروی دریایی انگلستان آگاه بود.^{۱۳} اما پس از مرگ سعید امپراتوری تحت حاکمیت وی به دو سلطان‌نشین مجزای عمان و زنگبار تقسیم شد.

در سال ۱۸۶۱ «لرد کانینگ» (نایب‌السلطنه هندوستان در سال‌های ۱۸۵۶ تا ۱۸۶۲) توانست به‌طور موقت اختلاف مستمر بر سر جانشینی را حل کند و قرار شد بخش ثروتمند زنگبار به بخش فقیر عمان کمک مالی بدهد. در سال ۱۸۶۶ این کمک مالی را انگلستان به عهده گرفت که اهرم مالی نیرومندی بود زیرا انگلستان هرگاه که دوست

۱۳. نگاه کنید به:

Rudolph said-Ruete, said bin Sultan (1791-1856), Ruler of Oman and Zanzibar: His Place in the History of Arabia and East Africa (London, 1929).

The Al-Bu-Said Dynasty in Arabia and East Africa "Journal of the Central Asian Society, XVI (1929), 417-432.

George Percy Badger, ed. and trans., The History of the Imam and Sayyids of Oman, by salil-ibn-Razik, from A.D. 661-1865 (London, 1871).

Reginald Coupland, East Africa and Its Invaders: From the Earliest Times to the Death of seyyid said in 1856 (Oxford, 1938).

The Exploitation of East Africa, 1856-1890: The Slave Trade and the Scramble (London, 1939).

Sir John Grey, "Zanzibar and the Coastal Belt, 1840-84" History of East Africa, I, ed. Ronald Oliver and Gervase Mathew (Oxford, 1963), PP.212-251.

Bertram Thomas, "Arab Rule Under the Al Bu Said Dynasty of Oman, 1741-1937," Proceedings of British Academy, XXIV (1938).

George N.Cruzon, Persia and the Persian Question (London, 1892), II, 433-439.

Wilson, Persion Gulf, PP.233-235.

هدیه جزایر «کوریا موری» در نزدیکی کرانه دریای عرب در سال ۱۸۵۴ نمونه‌ای از حسن نیت سلطان سعید در قبال انگلستان بود که در منبع زیر آمده است:

A Collection of Treaties, Engagements and Sanads Relating to India and Neighbouring Countries, Compiled by C.U. Aitchison (sth ed., Delhi, 1933), XI,302.

از این پس این مرجع را Aitchison می‌نامیم.

داشت می‌توانست آن را قطع کند.^{۱۴}

بدون ثروت شرق آفریقا قدرت سلطان‌های عمان نیز افول کرد. بنابراین بار دیگر تقسیم‌بندهای اقتصادی، اجتماعی و مذهبی مردم که ریشه در تاریخ داشت و نفوذ یک صدساله انگلستان در ساختار سیاسی عمان اهمیت زیادی پیدا کرد. سوای دو گروه بزرگ سنتی چادر نشین و اسکان‌یافته،^{۱۵} اقلیتی ۲۰۰۰۰ نفری از هندویان نیز در عمان زندگی می‌کردند بازرگانی غیراروپایی را در دست خود داشتند. از آن‌جا که این گروه نیز تحت حمایت انگلستان بودند از این طریق نیز انگلستان منافع در عمان داشت. بین جمعیت اسکان‌یافته نیز از قدیم، تقسیم‌بندی‌های سیاسی وجود داشته است (فرقه‌های حنوی Ghafirig اصلیتی قدیمی دارند که ریشه آن به ناآرامی‌های داخلی در دهه ۱۷۲۰ بازمی‌گردد). از لحاظ مذهبی نیز تقسیم‌بندی دیگری وجود دارد (اکثریت از فرقه عبادیه‌اند و گروه کوچک‌تری نیز اهل تسنن هستند). این تقسیم‌بندی مذهبی اهمیت فراوانی داشت زیر معتقدان به فرقه عبادی به اصل انتخابات اعتقاد داشتند و جانشینی موروثی امام را قبول نداشتند. این اصل دردسرافرینی بود زیر از سال ۱۷۴۱ به بعد سلطان‌های مسقط همگی از یک دودمان بودند و این اصل مذهبی دست‌آویز خوبی برای اعتراض ساکنان ناراضی نواحی داخلی عمان بود.^{۱۶} اگر رهبر «شورش» (از نظر

۱۴. نگاه کنید به:

Wilson, Persian Gulf, P.234.

بر طبق مرجع زیر، این کمک مالی ۶۰۰۰ پوند در سال بود:

Ravinder Kumar, India and the Persian Gulf Region, 1858-1907: A study in British Imperial Policy (N.Y. 1965), Chap.II.

۱۵. جمعیت عمان در حوالی سال ۱۹۰۰ در حدود نیم میلیون نفر بود که البته این رقم بیشتر شامل جمعیت اسکان‌یافته است. تراکم اصلی جمعیت در منطقه بتینه بود و هست که ناحیه‌ای ساحلی از مسقط به سوی شمال و به طول ۲۴۰ کیلومتر است که دست کم در دهه ۱۸۹۰ بزرگ‌ترین منطقه پرورش خرما در جهان بود و با پهنایی بین ۷ تا ۱۰ کیلومتر تمام خط ساحلی را در بر می‌گرفت. مسقط (۱۰،۰۰۰)، مطرح (۱۱،۰۰۰)، سور (۱۲،۰۰۰) و سحر (۷۵۰۰) نیز شهرهای عمده بودند. رجوع شود به:

Handbook of Arabia, I, 10-11, 246-258, 259-279.

Great Britain, Foreign office, Historical Section, Peace Handbooks, XIII: Persian Gulf: French and Portuguese Possessions, No. 76 (Persian Gulf), (London, 1920), p. 32.

Handbook of Arabia, I, 546-602.

۱۶. در مورد جناح‌های سیاسی به مراجع زیر رجوع شود به:

Thomas, "Arab Rule...".

→

سلطان) را پیروان‌اش یا دست‌کم شیخ‌ها و ریش‌سفیدها به مقام امامت برمی‌گزیدند بر اساس این اصل مذهبی، مشروعیت حکومت سلطان بر امت از میان می‌رفت. به دلیل آن که سلطان‌های پس از سعید از عنوان امام برخوردار نبودند، به دلیل آن که موضوع جلوگیری از تجارت برده و اسلحه نیز اختلاف فرقه‌ها را تشدید کرده بود و هم‌چنین قدرت و اقتدار سلطان‌ها رفته‌رفته افول می‌کرد خطر ایجاد شکاف شدید در عمان شدت یافته بود.

در جاهایی هم که سلطان قدرت داشت والیانی با قشون‌های کوچک بومی حافظ قدرت وی بودند. این قشون‌ها در نقاط حساسی استقرار داشتند که بومیان به حکومت وفادار بودند یا در برابر زور تمکین می‌کردند. اگر مخالفان هماهنگ می‌شدند نیروهای اندک حاکم به علت پراکندگی در وضعیت بسیار بدی قرار می‌گرفتند و چاره‌ای جز عقب‌نشینی به پایتخت و رها کردن پادگان‌ها و راه‌های ارتباطی نداشتند. اگر نواحی داخلی از دست می‌رفت به معنای از دست رفتن درآمدهای مالیاتی بود. در مواقع آرامش نیز این درآمدهای مالیاتی باید صرف هزینه‌های نگهداری پادگان محلی می‌شد. درآمدهای اصلی دولت از محل مالیات ۵ درصدی بر واردات و صادرات تامین می‌شد (البته در پیمان بین کشورهای کوچک شرقی و قدرت‌های بزرگ خبری از مالیات بر صادرات نبود). به علاوه این درآمدها نیز از نوع تیول‌داری بود و علی‌رغم رونق چشم‌گیر بازرگانی در مسقط، درآمد سلطان از عایدات گمرکی در سال ۱۹۰۰ حدود ۱۲۰۰۰ پوند در سال بود.^{۱۷} درآمدهای دیگر سلطان نیز از محل مستغلات خودش و کمک‌هزینه

→ Robert G. Landen, "Modernization and Imperialism in Oman in the Late 19th Century"

(پایان‌نامه دکترا، دانشگاه پرینتون ۱۹۶۰)

در مورد فرقه عبادیه که شاخه‌ای از فرقه خوارج است علاوه بر دایرةالمعارف‌های معمول رجوع شود به: Ravinder Kumar, "British Attitudes Towards the Ibadiyya Revivalist Movement in East Arabia," *International studies: Quarterly Journal of the India School of International Studies* (New Delhi), II (1962), 433-450.

India, pp. 44 ff.

اطلاعات جالبی در این مورد به ویژه در نواحی داخلی عمان در مرجع زیر آمده است.

Wendell Phillips, "Unknown Oman" (London, 1966).

۱۷. «تیول‌داری» قراردادی بود که فرد با دولت می‌بست و در قبال در اختیار گرفتن منبع درآمد یا جایی (در این مورد گمرکات) مبلغی (به‌طور معمول از پیش) به طرف قرارداد می‌پرداخت. در سال ۱۸۹۸/۹۹ درآمد

→

زنگبار تأمین می‌شد. بنابراین می‌توان حداکثر درآمد سالیانه در این دوره را ۲۵۰۰۰ پوند در نظر گرفت. بیش از یک چهارم این مبلغ را دولت هند به‌طور مستقیم می‌پرداخت و بخش بزرگی از سه چهارم باقیمانده هم از محل مالیات بر بازرگانان انگلیسی و هندی تأمین می‌شد.^{۱۸}

سلطان هزینه دربار، مستغلات شخصی خودش، کارمندان دولت و پادگان‌هایی را که هزینه‌اشان از محل استقرار آن‌ها تأمین نمی‌شد از درآمد سالیانه‌اش می‌پرداخت. از دست رفتن بخش ثروتمند افریقایی که کاهش درآمد دولت را در پی داشت به معنای تضعیف کنترل بود و تضعیف کنترل نیز دوباره به کاهش درآمدها می‌انجامید و اندک پولی هم که باقی می‌ماند صرف تجهیز نیروهای نظامی می‌شد تا شاید از نو مناطق داخلی به کنترل دولت درآیند. ریشه ناتوانی سلاطین عمان در آغاز قرن بیستم را باید در تمام این رویدادهایی جست که ذکر شد.

روشن است که بازرگانی و عواید آن برای سلطان اهمیت زیادی داشت. در دوره مورد نظر مارونق بازرگانی در خلیج فارس رو به افزایش بود اما وضعیت عمان از لحاظ تراز رسمی بازرگانی خوب نبود. البته این کسری تراز تا حدی با صادرات غیر قانونی یا قاچاق کالا جبران می‌شد که سلطان در خشکی (مثل انگلیسی در دریا) قادر به جلوگیری از آن نبود و منفعت ناچیزی - حداقل کمتر از ۵ درصد رسمی - نصیب وی می‌شد. یک راه افزایش درآمدهای گمرکی، تشدید نظارت‌های گمرکی بود اما سلطان می‌باید واکنش منفی و بسیار متحمل داخل در برابر تشدید کنترل را در نظر می‌گرفت. سپردن گمرکات به انگلستان و سایر کشورهای خارجی نیز پیامدهای احتمالی نامطلوبی داشت. بنابراین سلطان وضع مالی بدی داشت و ناچار بود در پی گرفتن هر راه‌کاری، تعادل منافع خود و واکنش‌های منفی احتمالی را در نظر داشته باشد. چنین وضعیتی آستن ناآرامی بود. صرف نظر از هر راه حلی که سلطان در پیش می‌گرفت واقعیاتی را نمی‌شد نادیده گرفت و آن هم این بود که حجم زیادی از بازرگانی در دست هندیان و با هندوستان بود. صادرات اصلی عمان خرما یا خشک بود که بیشتر به هندوستان صادر می‌شد (البته

→ تیول‌داری ۱۲۰۵۰ پوند بود. از طرف دیگر ۵ درصد کل بازرگانی نیز حدود ۱۵۰۰۰ پوند بود.

Administrative Report on the Persian Gulf Political Residency and Muscat Political Agency [PGR], 1898-1899 (Calcutta, 1899).

۱۸. رجوع شود به پیوست‌های ج-الف.

بهترین خرما به ایالات متحده ارسال می‌شد). از جمله اقلام صادراتی مهم دیگر می‌توان پوشاک محلی و پارچه‌های هندی و انگلیسی را نام برد که به صورت صادرات مجدد به سایر بنادر خلیج فارس ارسال می‌شد. از جمله صادرات کم اهمیت‌تر نیز می‌توان مروارید (کویت و بحرین مراکز عمده مروارید در خلیج فارس بودند)، میوه و نمک را نام برد که عمدتاً به مقصد هندوستان صادر می‌شدند. اقلام وارداتی مهم نیز افزون بر پارچه، برنج و غلات بود که اندکی از آن‌ها از نو صادر می‌شد. پس از مواد غذایی نیز اسلحه و مهمات در مقام دوم داشتند که به صورت غیرقانونی در خلیج فارس انجام می‌گرفت که البته پس از ۱۹۱۲ به شدت محدود شد.

دوره‌ای که به سال ۱۹۱۴ ختم می‌شود عصر رقابت بین‌المللی در عرصه بازرگانی بود با این همه سهم انگلستان در بازرگانی مسقط هرگز از ۶۰ درصد پایین‌تر نیامد و گاه به ۸۰ درصد هم رسید و میانگین آن در طی پانزده سال ۷۲/۴ درصد بود هر چند نسبت به پانزده سال قبلی اندکی از آن کاسته شده بود. سهم بازرگانی فرانسه هیچ‌گاه از حداکثر خود یعنی ۸ درصد در ۱۹۰۴/۱۹۰۵ فراتر نرفت. پس از سال ۱۹۰۵ بیشتر واردات اسلحه به منطقه از بلژیک بود نه فرانسه و سهم آلمان تا سال ۱۹۱۲ کمابیش سریع رشد کرد.^{۱۹} وضعیت آلمان تا سال ۱۹۰۷/۸ در گزارش‌های تجاری مسقط ثبت نشده است، پس از این تاریخ نیز سهم آلمان در ۱۹۱۱/۱۲ به ۴/۵ درصد رسید در حالی که سهم فرانسه در همان سال ۰/۱۳ درصد بود. به‌طور کلی حجم بازرگانی هر دو کشور آلمان و فرانسه در عمان به قدری ناچیز بود که به هیچ نمی‌توانست انگیزه‌ای برای دخالت آن‌ها باشد. البته رشد نسبی تجارت آلمان در منطقه از چشم انگلستان پنهان نماند و یکی دیگر از دلایل تشدید نظارت انگلستان در منطقه نیز همین بود.

وضعیت انگلستان در عمان را نمی‌توان فقط در راهبردها، بازرگانی و ارایه کمک مالی خلاصه کرد. پایه حقوقی سیاست‌های انگلستان در عمان یک رشته معاهده‌ها بین دو کشور بود که باید برای درک ماهیت اختلافات انگلستان - فرانسه در عمان آن را بررسی کرد زیرا این اختلافات بیشتر ماهیت حقوقی داشت. نخستین پیمان مهم را انگلستان در سال ۱۸۳۹ و در زنگبار با سعید سلطان عمان منعقد کرد که در آن موضوعاتی مثل

۱۹. این آمار و آمار بعدی از منبع زیر و منابع ذکر شده در آن برگرفته شده است:

Appendix on Muscat and Gulf trade.

اطلاعات تفصیلی‌تر درباره توسعه اقتصادی عمان در Landen, Op.Cit. آمده است.

حداکثر مالیات، بدهی‌ها، بقایای کشتی‌های شکسته، حقوق مالکیت و معافیت دیپلماتیک گنجانده شده بود. طبق یکی از بندهای مهم این پیمان: «صادرات و واردات هیچ کالایی در قلمرو اعلیحضرت سلطان عمان ممنوع نیست.»^{۲۰}

انگلستان نخستین کشوری نبود که با عمان چنین پیمانی بسته بود ایالات متحده نیز در سال ۱۸۳۳ به درخواست سلطان سعید چنین پیمانی با وی بسته بود.^{۲۱} فرانسه^{۲۲} در سال ۱۸۴۴ و هلند^{۲۳} در سال ۱۸۷۷ نیز پیمان مشابهی با سلطان منعقد کرده بودند. پیمان فرانسه که برطبق آن بیشترین امتیازات و حق خرید زمین را دریافت کرده بود و ایجاد هرگونه انحصار را ممنوع اعلام می‌کرد پایه‌ای حقوقی برای حضور فرانسه مهیا می‌کرد و در منازعات دیپلماتیک آغاز قرن بیستم از اهمیت زیادی برخوردار بود. پیمان‌های آمریکا و هلند نیز تأییدی بر استقلال عمان بود و برای درک رابطه فرانسه - انگلستان باید به آن‌ها نیز توجه کرد.

تقسیم امپراتوری سلطان سعید در سال ۱۸۶۱ نیز موضوع مهمی بود چون هم مسئله کمک‌هزینه مطرح شد، هم آن‌که چون هندوستان نامزدهای حکومت بر عمان را هم باید انگلستان به رسمیت بشناسد (لااقل اگر جانشینان دوست داشتند کمک‌هزینه‌های انگلستان را از دست ندهند). از آن جا که فرانسه در زنگبار منافع داشت در سال‌های

۲۰. رجوع شود به: Treaty of May 31, 1839, Article 10. Aitchison, I, 295.

سایر موافقت‌نامه‌ها با کمپانی هند شرقی در سال‌های ۱۷۹۶، ۱۸۰۰ و ۱۸۲۲ و درباره ناپلئون و تجارت برده مورد مذاکره قرار گرفت که در بخش مسقط آمده است.

۲۱. رجوع شود به:

J.C. Hurewitz, *Diplomacy in the Near and Middle East: A Documentary Record* (Princeton, 1956) [hereafter cited as Hurewitz], I, 108-109.

سایر مراجع درباره این موضوع در همین مرجع آمده است. گویا پیمانی هم بین پرتغال (موزامبیک) و مسقط در سال ۱۸۲۶ منعقد شد که چندان معروف نیست و در مرجع زیر P.128n آمده است.

Hurewitz, I, 127-130

۲۲. رجوع شود به:

متن فرانسوی نیز در مرجع زیر آمده است:

Prince Firouz Kajar, *Le Sultanat Oman: Etude d histoire diplomatique et de droit international. La question de Mascate* (Paris, 1914), pp. 98-101.

۲۳. رجوع شود به:

Franz Stuhlmann, *Der Kampf um Arabien Zwischen der Turkei und England* (Hamburg, 1916), p. 181.

۱۸۶۲-۱۸۶۱ بع نظر انگلستان دست زدن به اقدامات یک‌جانبه خطرناک بود و از طرف دیگر فرانسه متقاعد شده بود که حل و فصل اختلافات به نفع وی است در نتیجه انگلستان و فرانسه در ۱۰ مارس ۱۸۶۲ درباره عمان و زنگبار اعلامیه مشترکی صادر کردند:

علیحضرت ملکه انگلستان و ایرلند و اعلیحضرت امپراتور فرانسه بدین وسیله اعلام می‌دارند با توجه به اهمیت حفظ استقلال اعلیحضرت سلطان مسقط و اعلیحضرت سلطان زنگبار، به‌طور متقابل به استقلال این حکومت‌های مستقل احترام بگذارند... و به‌طور متقابل به این معاهده وفادار بمانند.^{۲۴}

در سال ۱۸۶۲ این معاهده به نفع انگلستان بود اما در نهایت ثابت شد که برای فرانسه بسیار بیشتر منفعت دارد.

به هر حال سال‌های ۱۸۹۱-۱۸۶۲ دوره گسترش تدریجی نفوذ انگلستان و نه فرانسه در عمان و سواحل امارات بود. به سلطنت رسیدن سلطان‌های جدید در سال‌های ۱۸۶۶، ۱۸۷۰ و ۱۸۸۸ به انگلستان فرصت داد تا در قبال به رسمیت شناختن آن‌ها امتیازات بیشتری بگیرد. نایب کنسول امریکا در سال ۱۸۸۷ به کشور خود گزارش می‌دهد که: «سلطان به‌طور کامل تحت کنترل نماینده انگلستان است و هر چه او بگوید انجام می‌دهد».^{۲۵}

علی‌رغم افزایش نفوذ انگلستان روابط خارجی تحت کنترل این کشور نبود و علت اصلی نیز همان معاهده مذکور بین فرانسه و انگلستان بود.

نایب‌السلطنه هندوستان پیشنهاد می‌کرد کنترل مستقیم انگلستان بر مسقط افزایش

۲۴. رجوع شود به: Great Britain, Parliamentary papers, CIX (1899), 124.

Memorandum B 118, "Conclusion of the Declaration with France as to Muscat in 1862..." by R.W. Brant, India office, January 21, 1899 (Political and Secret Library, India Office Library [IOL], London).

۲۵. رجوع شود به:

Consul Mackirdy to Dept of State, August 24, 1887, National Archives of the United State, group 59, Microcopy T-638/1.

نخستین کنسول امریکا در سال ۱۸۳۸ منصوب شد و نمایندگان انگلستان پس از ۱۸۳۰ به‌طور دائم در مسقط یا زنگبار استقرار یافتند (Wison, Persian Gulf, p. 232). مکایردی نیز مانند بیشتر کنسول‌های امریکا در این منطقه و بازرگانی اهل انگلستان بود.

یابد یا دست‌کم به نفوذ انگلستان در عمان رسمیت داده شود و دلیل این امر را نیز تحلیل‌های سرگرد «سی.ای. بیت» کارگزار انگلستان در مسقط (۱۸۹۰-۱۸۸۹) اعلام می‌کرد که در سال ۱۸۹۰ گزارش داده بود که:

اکنون قدرت برتر مسقط هستیم و با توجه به کمک‌هزینه‌هایی که به سلطان می‌دهیم این وضعیت پایدار خواهد ماند. با آن که دولت‌های خارجی به دم و دستگاه عالی ما در این منطقه غبطه می‌خورند و «سیدی ترکی» [۱۸۸۸-۱۸۷۰] فقید برای هر مسئله‌ای که بین وی و ایران یا سایر همسایگان رخ می‌داد به ما متوسل می‌شد با این حال هیچ‌گونه کنترلی بر روابط خارجی وی نداشتیم و تا هنگامی که چنین حقی نداشته باشیم مسقط در حوزه نفوذ قانونی و پر قدرت ما نخواهد بود. اگر قرار است در این سواحل جایگاهی داشته باشیم که به خاطر از خودگذشتگی‌هایی که به خرج داده‌ایم سزاوار آن هم هستیم و اگر قرار باشد همچنان به حکومت عمان کمک مالی بدهیم اکنون زمان مناسبی است تا به روابطمان با عمان شکل دقیق‌تری بدهیم. در غیر این صورت بیست سال بعد وضعیت ما با وضعیت کنونی‌مان چند تفاوتی نخواهد داشت درست مثل وضعیت کنونی‌مان که با وضعیت بیست سال پیش مادر زنگبار تفاوت چندانی ندارد.^{۲۶}

البته حساسیت‌های فرانسه را نیز نمی‌شد نادیده گرفت. لرد سالیسبوری (نخست‌وزیر و وزیر خارجه، دومین وزارت ۱۸۹۲-۱۸۸۶) احساس می‌کرد: در حال حاضر هر گونه عملی که مخالف تفسیر فرانسویان از سیمان سال ۱۸۶۲ باشد آن‌ها را ناراحت خواهد کرد. بنابراین در حال حاضر زیان برهم خوردن اوضاع بیش از سود احتمالی آن است.^{۲۷}

^{۲۶}. رجوع شود به:

Yate to Resident, February 23, 1890. IOL, Political and Secret Dept., Letters from India [FI], Proceeding No.131 of 1890 [131/90]

فرصت مورد اشاره در این نامه به سلطنت رسیدن فیصل در سال ۱۸۸۸ بود که هنوز در سال ۱۸۹۰ به رسمیت شناخته نشده بود.

^{۲۷}. رجوع شود به:

Foreign Office [F.D.] to India office [I.O], August 1, 1890, IOL, Political and Secret Dept., Home Correspondence [Home] 662/90.

سالیسبوری ترجیح می‌داد منتظر بماند تا زمان مناسب برای تحت‌الحمایه کردن آشکار عمان فرا برسد زیرا به نظری در عمل تحت‌الحمایه انگلستان بود.^{۲۸}

در این هنگام، فرانسه منابع مستقیمی در عمان نداشت و تا سال ۱۸۹۴ فرانسه هیچ گونه نمایندگی مستقیری در عمان نداشت.^{۲۹} تحت این شرایط، اداره هندوستان در لندن نیز با تأیید توصیه‌هایی مثل توصیه «بیت» که از هندوستان می‌رسید واکنش نشان می‌داد. نفوذ مسلط انگلستان در مسقط «اعلان رسمی تحت‌الحمایگی عمان از نخستین فرصت مناسب را توجیه‌پذیر می‌کرد». به نظر اداره هندوستان، فرانسه با به رسمیت شناختن تحت‌الحمایه انگلستان شدن زنگبار (۱۸۹۰) بیت پیش به نادیده گرفته شدن معاهده سال ۱۹۶۲ تن داده بود و انگلستان باید در فرصت مناسب معاهده را لغو می‌کرد.^{۳۰}

اما سالیسبوری معتقد بود چنین کاری عملی نیست با آن‌که می‌دانست فرانسه حتی اگر سلطان معاهده یک جانبه عدم واگذاری زمین به سایر کشورها را با انگلستان امضاء کند اعتراضی نخواهد کرد. در واقع انگلستان و مسقط در حال مذاکره بر سر احیای پیمان تجاری بین خود بودند که بستر چنین معاهده‌ای را ایجاد می‌کرد.^{۳۱} در نهایت نیز در ۲۰ مارس ۱۸۹۱ معاهده‌ای محرمانه به نتیجه رسید که براساس آن سلطان فیصل (۱۸۸۸-۱۹۱۳) هیچ جای تردیدی در مورد تفوق انگلستان در عمان باقی نگذاشت:

فیصل قول داد و متعهد شد خودش، وارثانش و جانشینانش به غیر از حکومت انگلستان به هیچ کشور دیگری، اراضی مسقط، عمان یا سایر نواحی تحت

۲۸. رجوع شود به: Lansdowne Mss. (IOL) D.558/2.

در این مرجع نمونه‌هایی از این نگرش مورد بحث بیشتر قرار می‌گیرد. (مارکیز لانسداون ۱۹۲۷ - ۱۸۴۵ نایب‌السلطنه هندوستان بود ۱۸۹۳-۱۸۸۸).

۲۹. البته فرانسه در سال ۱۸۸۰ به کنسول آمریکا پیشنهاد کرد که نمایندگی فرانسه را نیز به عهده بگیرد که پذیرفته نشد:

Consul MacGuire to Dept. of State, December 10, 1880, National Archives of the United State, group 59, Microcopy T-638/1.

انگلستان مدتی این انتصاب را حقیقت می‌پنداشتند:

"Continuation of Narrative of Maskat Affairs, 1st January 1881 to 31st December 1884," (Political and Secret Library, IOL), Paragraph 692.

I.O.to F.O. October 9, 1890, Home 825/90.

۳۰. رجوع شود به:

F.O. to I.O., October 16 and 24, 1890, Home 851 and 875/90.

۳۱. رجوع شود به:

حاکمیت‌اش را واگذار نکند، نفروشد، اجاره ندهد و غیره.^{۳۲}

سایر کشورها نیز گمان می‌کردند که همان «پیمان دولتی، تجارت و دریانوردی» بین انگلستان و عمان تمدید و گسترش یافته است. در تمامی مراحل مذاکرات، انگلستان هیچ‌گاه تلاش امور خارجی عمان را نیز تحت کنترل خود درآورد. چون چنین کنترلی اگر مخفی می‌بود اثری نداشت و اگر آشکارا اعمال می‌شد به احتمال زیاد سایر کشورهای دارای پیمان با عمان را عصبانی می‌کرد.^{۳۳}

اکنون دیگر انگلستان موقعیت بسیار قدرت‌مندی در عمان کسب کرده بود که می‌توان آن را این‌گونه خلاصه کرد: موقعیت بازرگانی مسلط، حق کاپیتولاسیون، جلوگیری از اعطای زمین به سایر کشورهای خارجی، لزوم به رسمیت شناخته شدن دولت عمان توسط انگلستان، اهرم کمک مالی، وجود نماینده و نمایندگی انگلستان در عمان^{۳۴} و روال‌مند شدن مداخله انگلستان به صورت کمک به سلطان در مقابله با تجاوز خارجی‌ان و نواحی داخلی کشور.^{۳۵} به هر حال موقعیت انگلستان آسیب‌ناپذیر نبود زیرا فرانسه نیز با توجه به جایگاهی که داشت قادر بود اقداماتی انجام دهد.^{۳۶}

Hurewitz, I, No. 96.

۳۲. رجوع شود به:

۳۳. رجوع شود به:

Sanderson (F.O.) demi-official to Neel (I.O.), October 15, 1890, Great Britain, Foreign Office, Series 54, Vol. 27 (Public Record Office) [FO 54/27].

۳۴. یکی از مجلل‌ترین ساختمان‌های مسقط در اختیار نمایندگی انگلستان بود که در سال ۱۸۹۰ با هزینه‌ای حدود ۵۰۰۰ پوند بازسازی شده بود. رجوع شود به:

"Continuation of Narrastive of Maskat Affairs, 1st January 1889 to 31st December 1892", (Political and Secret Library, IOL);

* Curzon, Persia, II, 444.

* Andre Jouannin, "Les influences etrangeres dans le Golfe Persique" Bulletin du Comite de l'Asie Francaise [A.F.], III (January 1904), 23-27.

نمایندگی انگلستان در عمان با توجه منشی‌ها، خدمت‌کاران و گاهی دستیار نماینده و افسر پزشک و بعدها نگهبانان کنسولی و پرسنل تلگراف‌خانه‌ای که داشت مهم‌ترین نمایندگی کشورهای خارجی در مسقط بود. ۳۵. برای مثال در مورد مقابله با شورشیان، ایرانیان، وهابیان و غیره به مرجع‌های زیر رجوع شود:

Wilson, Persian Gulf.

Miles, Op. Cit (II, 334, 350 ویژه و II).

و نیز به مرجع زیر 303, pp. 55n مراجعه کنید.

۳۶. در مورد تماس‌های اولیه فرانسه رجوع شود به:



قطر و سواحل امارات

از دماغه شمالی رأس مسندام تا خورالعدید^{۳۷} واقع در پایه شرقی شبه جزیره قطر کرانه پست و یکنواختی به طول تقریبی ۵۲۰ کیلومتر امتداد یافته است که هزار تویی از آبسنگ‌ها و تپه‌های زیرآبی از آن محافظت می‌کند. این ناحیه سواحل امارات نام دارد و نام قدیمی آن یعنی «سواحل دزدان دریایی» گواهی است بر حرفه پیشین جمعیت نزدیک به ۱۰۰۰۰۰ نفر این ناحیه که اکثراً چادرنشین هستند. از لحاظ سیاسی هم این کرانه به شیخ‌نشین‌ها یا خرده امیرنشین‌هایی تقسیم می‌شود که استقلال زیادی دارند و شمار آن‌ها بسته به فراز و نشیب‌های ناشی از جانشینی امیرهای جدید و کشمکش بر سر اراضی تغییر می‌کند. در دوره مورد نظر ما شش امیرنشین در این منطقه وجود داشت که از شمال شرق تا جنوب غرب عبارت بودند از «رأس الخیمه»، «ام القوین»، «عجمان»، «شارجه» (الشارجه)، «دبی» و «ابوظبی».^{۳۸}

→ A. Auzoux, "La France et Mascate aux dix-huitieme et dix-neuvieme Siecles" Revue d Histoire Diplomatique, 23-24 (1909-10), 518-540.

* Henry Weber, La Compagnie française des Indes (1604-1875) (Paris, 1904).

* Kajare, Op. Cit.

۳۷. «خور» به معنای خلیجک است.

۳۸. اطلاعات درباره این کرانه و جمعیت آن از مرجع زیر برگرفته شده است:

Great Britain Admiralty, Naval Intelligence Division, Iraq and the Persian Gulf (Oxford, 1944), pp. 132-139.

Curzon, Persia, II, 425 ff.

J.G. Lorimer, Gazetteer of the Persian Gulf: Oman and Central Arabia (Calcutta, 1908-1915), I: 1, pp. 738 ff.

Winder, Op. Cit., pp. 28-37.

Belgrave, Pirate Coast.

Sir Rupert Hay, "the Persian Gulf States and their Boundary Problems, "Geographical Journal, CXX (December, 1954), 433-455.

Alexander Melamid, "Political Geography of Trucial chiefs, 1854-1905 (Calcutta, 1906).

Bertram Thomas, "The Musandam Peninsula and Its People shihuh," Journal of the Royal Central Asian Society, XVI: 1 (1929), 71-86.

J.B. Kelly, Eastern Arabian Frontiers (London, 1964), Chap.I.

Major Clarence Mann, Abu Dhabi: Birth of an Oil Sheikhdom (Beirut, 1964).

→

از میان این امیرنشین‌ها، شارجه و ابوظبی قوی‌ترین بودند. بیشتر نواحی داخلی پشت شیخ‌نشین تا خلیج عمان در ناحیه «دیا - خور کلبا» تحت کنترل شارجه بود و رأس‌الخیمه نیز که بخشی از این شیخ‌نشین بود آرزوی استقلال را در سر می‌پروراند. شهر شارجه با جمعیت ۱۵۰۰۰ نفری‌اش که ۲۰۰ هندی تبعه انگلستان نیز در همین شهر مستقر بود که تحت نظارت نماینده مقیم بوشهر بود.

ابوظبی نیز با حاکمان توانمندی که در اواخر قرن نوزدهم به خود دید ساحلی به طول ۴۰۰ کیلومتر داشت و نواحی داخلی‌اش نیز تا واحه «بورایمی» امتداد داشت شاید در میان شش شیخ‌نشین باید قوی‌ترین به حساب می‌آمد اما شهر ۶۰۰۰ نفری ابوظبی زیر سایه شارجه قرار داشت. تنها شهر مهم این کرانه دبی بود. خود شیخ‌نشین کوچک بود ولی پایتخت آن مرکز بازرگانی مهمی بود و این بیشتر به علت ارتباط با نواحی عرب‌نشین ساحل ایران و به ویژه بندر لنگه بود.

خط ساحلی بین دبی و ابوظبی («بی‌آب و علف و ناشناخته و نامسکون»)^{۳۹} آمیزه‌ای از بیابان‌ها، خلیجک‌ها و تپه‌های دریایی و باتلاق‌های پر علف بود. رفتن به «عدید» که در ۳۲۰ کیلومتری غرب ابوظبی قرار داشت حتی برای قایق‌های بومیان نیز کار دشواری بود. تا هنگام استخراج نفت به میزان انبوه آغاز نشده بود این منطقه فاقد بنادر طبیعی یا سکونت‌گاه‌ها برای سیاست منطقه‌ای انگلستان به هیچ وجه مشکل آفرین نبود. البته در مورد سواحل امارات قضیه فرق می‌کرد زیرا انگلستان از دیرباز به دلیل درگیری با دزدان دریایی و ممانعت از تجارت برده به این سواحل توجه داشت. انگلستان به وسایل مختلف و از جمله زور یک رشته معاهدات را در قرن نوزدهم در این سواحل برقرار کرد که در نهایت به «معاهده صلح جاویدان»^{۴۰} و یک رشته پیمان‌های الحاقی برای حذف

→ Saudi Arabia, Memorial of the Government of Saudi Arabia: Arbitration for the settlement of the territorial Dispute between Muscat and Abu Dhabi on one Side and Saudi Arabia on the other. Vol. 1 ([Cairo], 1955).

۳۹

۴۰. در مورد این رشته معاهدات به مرجع زیر نگاه کنید:

Saldanha, Op. Cit.; Kelly, British Policy;

Wilson, Persian Gulf, pp. 195-210.

متن معاهدات نیز در Hurewitz و Aitchison آمده است.

برده‌داری منجر شد.^{۴۱} وقتی دزدی دریایی و برده‌داری مهار شد انگلستان فقط هنگامی دخالت می‌کرد که معاهده‌ای نقض می‌شد یا رویدادهای مختلف مثل تحرکات سایر قدرت‌ها یا شکل‌گیری تجارت اسلحه دخالت را الزامی می‌کرد. انگلستان نهایت سعی خود را می‌کرد تا هیچ‌گونه تجاوزی به منطقه نشود و در دهه ۱۸۹۰ خطر عمده از ناحیه ترکیه بود که شبه‌جزیره قطر را در کنترل داشت.

قطر شبه‌جزیره‌ای شن‌پوش، پست و به صورت پراکنده گیاه‌پوش است که از شمال تا جنوب ۱۸۴ کیلومتر و از پهنا ۸۸ کیلومتر است و به خاطر صخره‌های دریایی و آب‌سنگ‌هایی که محاصره‌اش کرده‌اند رسیدن به آن از طریق دریا بسیار دشوار است. جمعیت این شبه‌جزیره عمدتاً چادرنشین که از طریق صید مروارید، ماهی‌گیری و بازرگانی روزگار می‌گذرانند. شهرهای اصلی قطر، دوحه (در آن زمان معروف به «بید») و «وکره» به ترتیب با جمعیتی حدود ۱۲۰۰۰ و ۸۰۰۰ نفر در وسط کرانه شرقی کشور قرار دارند. هیچکدام از این شهرها چندان جاذبه‌ای نداشتند، «دوحه پایتخت دلگیر استانی دلگیر»^{۴۲} بود و بومیان نیز «به هیچ عنوان رفتار دوستانه‌ای نداشتند».^{۴۳} اما این ناحیه تا حد زیادی به واسطه پیشینه‌اش، در عرصه روابط بین‌المللی خلیج فارس اهمیت داشت. قطر همانند استان «حسا» در شمال غرب در اوایل قرن نوزدهم تحت حاکمیت وهابیان بود و در طی نبردهای «مدحت پاشاه» در سال‌های ۱۸۷۱-۱۸۷۰ زیر سلطه ترک‌ها قرار گرفت. قطر زمانی هم تحت کنترل بحرین بود و مدت‌ها مورد ادعای بحرین.^{۴۴} ترک مدت کوتاهی بر نواحی داخلی قطر کنترل داشتند اما پادگان‌های‌شان در

۴۱. توافق‌نامه‌های مربوطه در مرجع زیر آمده است: Wilson, Persian Gulf, P. 218.

* Handbook of Arabia, P. 329.

۴۲. رجوع شود به:

Iraq and the Persian Gulf, pp. 139-141.

(J.A. Saldanha, *Precis of Turkish Expansion on the Arab Littoral of the Persian Gulf and Hasa and Katif Affairs* (simla, 1904).

لازم به یادآوری است این بررسی‌ها از انتشارات رسمی حکومت هندو «محرمانه» بودند و نسخه کامل این بررسی در بایگانی ملی هندوستان (دهلی‌نو) و IOL (قسمتی از آن‌ها) وجود دارد.

۴۳. رجوع شود به:

Persian Gulf Pilot, II, p. 116

(این قسمت در سال ۱۹۱۳ نوشته شد)

Curzon, Persia, II, 451-455.

۴۴. رجوع شود به:

در مورد «مدحت پاشا» نیز رجوع شود به:



قطیف واقع در «حسا» و در «دوحه» همچنان باقی ماند. انگلستان هم در قطر منافع داشت که با تلاش‌های بعدها ترک‌ها به منظور احیاء و گسترش نفوذشان برخورد پیدا کرد.

ادعاهای انگلستان در مورد قطر به پیمان «صلح جاویدان» در سال ۱۸۵۳ باز می‌گردد که از طرف قطر امضاء کرد، در آن هنگام انگلستان، حاکمیت بحرین بر قطر را به رسمیت می‌شناخت. شیخ‌های قطر نیز پیش از آن هم پیمان‌هایی با انگلستان امضاء کرده بودند. انگلستان در بحرین منافع زیادی داشت و بحرین نیز پیوندهای مهمی با قطر داشت. در ضمن، شهرک واقع در «عدید» را شیخ‌نشین ابوظبی بنا نهاده بود و این شهرک تحت حاکمیت ابوظبی تلقی می‌شد هر چند که چیزی نگذشت این شهرک به علت بدی آب و هوا متروک شد. موضوع حاکمیت بر قطر هنگامی اهمیت یافت که ترک‌ها در پایان قرن نوزدهم کوشیدند پادگان دیگری در آن‌جا ایجاد کنند.

مقامات هندوستان نگران بودند که مبادا ترک بخواهند نفوذ خود را به سواحل امارات گسترش دهند و حتی پیش از مسئله «عدید» خواستار آن بودند که به امپراتوری عثمانی اخطار داده شود. سالیسبوری مخالف بود و می‌گفت: «از این گونه اعتراض خوشم نمی‌آید زیرا به سلطان (عثمانی) می‌فهماند چقدر آسان می‌تواند مایه نگرانی ما شود.»^{۴۵}

ترک‌ها در سال ۱۸۹۱ وارد «عدید» شدند و سالیسبوری نیز عقیده‌اش تغییر کرد، «اعتراض» و نسخه‌ای از پیمان آتش‌بس ۱۸۵۳ (مدرک دخیل بودن انگلستان) به باب عالی تحویل داده شد. اما ترک‌ها حفظ پایگاه در «عدید» و «زوبره» (شهرکی کوچک در گوشه شمال غربی قطر و یکی دیگر از نقاط مورد اختلاف) از جمله حقوق خود به شمار می‌آوردند و معتقد بودند پیمان آتش‌بس هیچ ارتباطی با حق حاکمیت سلطان بر قطر ندارد.^{۴۶}

→ Stephen Hensly Longrigg, *Four Centuries of Modern Iraq* (Oxford, 1925), PP. 298-303.

Ali Haydar Midhat Bey, *The life of Midhat Bey: A Record of his Services, Political Reforms, Banishment and Judicial Murder* (London, 1903).

Winder, Op, Cit در کرائه خلیج فارس نگاه کنید به

۴۵. تلگرام نایب‌السلطنه به وزیر هند در دولت انگلستان، ۱۱ اوت ۱۸۸۸ و یادداشت سالیسبوری

Man, Op. Cit, pp. 40-41-59-62

FO 78/ 5108 هم‌چنین رجوع شود به:

۴۶. وایت (قسطنطنیه) به سالیسبوری ۲۹ اوت ۱۸۹۱، FO 78/ 5108 و «فین» (کنسول، قسطنطنیه) به

به دلیل همین احیای فعالیت‌های ترک‌ها بود که انگلستان در سال ۱۸۹۲ با روسای شیخ‌نشین‌های امارات معاهده‌های عدم تعهد نسبت به سایر کشورها امضاء کرد که گرچه شبیه معاهده با حکومت مسقط بود به انگلستان اختیارات بیشتری می‌داد. متن تمام این معاهده‌ها یکی بود و امیر طرف قرارداد را متعهد می‌کرد با هیچ قدرتی به غیر از انگلستان موافقت‌نامه امضاء نکند یا وارد مذاکره نشود، بدون اجازه انگلستان به هیچ حکومت دیگری نمایندگی مقیم اعطا نکند و به غیر از دولت انگلستان به هیچ کشور دیگری بخشی از خاک خود را واگذار نکند، نفروشد یا اجاره ندهد.^{۴۷}

موقعیت انگلستان در سواحل امارات دست‌کم در زمان مذکور محکم و استوار بود ولی معاهده‌ها شامل قطر نمی‌شد. در مذاکرات مستمری که در قسطنطنیه جریان داشت هیچ‌کدام از دو امپراتوری قدرت‌مند حاضر به کوتاه آمدن نبود. انگلستان در سال ۱۸۹۳ دوباره کوشید تا وضعیت را روشن کند بنابراین به اطلاع باب عالی رساند: «پذیرفته است که از بصره تا محلی به نام «القطفیف» جزو قلمرو سلطان است اما سواحلی که از آن‌جا به سوی جنوب امتداد دارد جزو اراضی مورد مناقشه است».^{۴۸}

هندوستان خواستار بیرون راندن ترک‌ها از قطر بود به ویژه آن مردم محلی نیز به ریاست قاسم‌ابن‌ثانی به بحرین علاقه داشتند. قاسم نگران توسعه‌طلبی ترک‌ها بود و حتی خواستار تحت‌الحمایگی انگلستان بود.^{۴۹} اما وزارت خارجه انگلستان با چنین درخواستی مخالف بود زیرا احتمال موفقیت آن را گذرا می‌شمرد و حصول به منافع احتمالی را صددرصد نمی‌دانست.^{۵۰}

مقامات نه تنها دوست نداشتند قطر را ترک کنند و در آن‌جا فعال بودند بلکه به بحرین نیز به دیده حسرت می‌نگریستند.

→ سالیسبوری، ۲۸ ژانویه ۱۸۹۲، FO 78/5109.

Aitchison, XI, No.30

۴۷. نگاه کنید به:

۴۸. «فورد» (قسطنطنیه) به «رزبری»، ۲۳ آوریل ۱۸۹۲، FO 78/5109.

۴۹. قاسم به نماینده مقیم، ۱۰ مارس ۱۸۹۳، FES ژوئیه ۱۸۹۳ صص ۲۳۱-۱۲۴. قاسم در اسناد آن زمان به صورت جاسم ضبط شده است.

۵۰. I.O. به F.O. ۱۲ مه ۱۸۹۳ و یادداشت‌های لرد «رزبری» (وزیر خارجه ۱۸۹۴-۱۸۹۲)،

FO 78/5109. ترک‌ها پادگان‌های‌شان را در قطر افزایش دادند و قاسم را تحت فشار قرار داده بودند که به

نفع برادرش احمد کناره‌گیری کند اما هنوز «عدید» یا «زوبره» را اشغال نکرده بودند. رجوع شود به:

Home, 153, 176, 208, 272/92, FES January 1894, 14-43.

بحرین

جزایر بحرین در ۳۲ کیلومتری کرانه باختری قطر قرار دارند و جزیره اصلی یعنی بحرین از شمال به جنوب ۴۸ کیلومتر و در قسمت شمالی ۱۶ کیلومتر پهنا دارد که با حرکت به سوی جنوب باریک می‌شود. جزیره محرق در شمال شرقی بحرین و چند جزیره کوچک دیگر در کنار هم جزایر بحرین را تشکیل می‌دهند.^{۵۱} جمعیت بحرین که در آغاز قرن بیستم حدود ۱۰۰۰۰۰ نفر بود آمیزه‌ای رنگارنگ از عرب‌های سنی و شیعه، ایرانیان شیعه و هندیان تحت حمایت انگلستان بود که همگی در شهر اصلی بحرین یعنی منامه (جمعیت ۲۵۰۰۰ نفر) گرد آمده بودند. این با آن که کانون صنعت مروارید بود و در سال‌های پررونق می‌توانست تا ۴۰۰۰۰۰ پوند مروارید به خارج صادر کند^{۵۲} (مثل سال ۱۹۰۱) بندر چندان خوبی نبود^{۵۳} ولی به علت همان صنعت مروارید و مرکزیت داشتن بحرین، مرکز توزیع کالا به مقصد قطیف یا قطر بود.

۵۱. رجوع شود به: Iraq and the Persian Gulf, p. 142.

سایر اطلاعات در مورد بحرین از منابع زیر برگرفته شده است:

C. Dalrymple Belgrave, "Bahrain". Journal of the Central Asian Society, XV (October 1928), 440-445.

J. Theodore Bent, "The Bahrain Islands in the Persian Gulf," Proceedings of the Royal Geographical Society, XII (January 1890), 1-19.

James. H.D. Belgrave, Welcome to Bahrain (Manama, Bahrain, 1957).

Handbook of Arabia, I, 33, 58.

۵۲. رجوع شود به:

H.J. Whigham, The Persian Problem: AN Examination of the Rival Positions of Russia and Great Britain in Persia With Some Account of the Persian Gulf and the Bagdad Railway (N.Y., 1903), p. 38, p. 40.

عایدات گمرکی فقط ۸۰۰۰ پوند در سال بود.

Handbook of Arabia, I, 314.

Winder, Op. Cit, pp. 215-216.

در مورد مروارید نیز رجوع شود به:

Plass, Op. Cit., pp. 484-486.

Lorimer, Op. Cit.

۵۳. کشتی‌های دارای آب‌خور بیش از ۵/۷ متر در مواقع پایین بودن مد دریا بیش از ۶/۵ کیلومتر نمی‌توانستند به بندر نزدیک شوند حتی لنج‌های بومیان نیز بیش از ۲ کیلومتر نمی‌توانستند به خشکی نزدیک شوند.

Handbook of Arabia, I, 58.

ثروت و موقعیت بحرین باعث می‌شد تا قدرت‌های حاضر در خلیج فارس نیز به وسوسه تصرف آن بیفتند. بحرین بارها بین پرتغالی‌ها، ایرانی‌ها و مسقطی دست به دست شد تا در نهایت به صورت شیخ‌نشین عرب و مستقلی درآمد که در سال ۱۸۲۰ پیمان‌هایی با انگلستان منعقد کرده بود.^{۵۴} حتی پیش از اواسط قرن نوزدهم نیز انگلستان در مورد دخالت در امور بحرین بارها به ترک‌ها و ایرانیان اخطار داده بود. بحرین وارد پیمان صلح جاویدان شد و در عوض از حمایت انگلستان در برابر تجاوز خارجی برخوردار شد. این پیمان تا سال ۱۸۶۷ پابرجا بود اما در این سال لغو شد چون انگلستان بر ضد لشکرکشی مشترک بحرین و ابوظبی بر علیه قطر موضع گرفت. در سال ۱۸۷۰ وضعیت تغییر کرد زیرا ترک‌ها حاکمیت خود را در سرزمین اصلی مقابل بحرین تثبیت کرده بودند.^{۵۵}

حضور ترک‌ها بر مشکلات بحرین افزود زیرا آن‌ها دشمنان خاندان حاکم بر بحرین حمایت می‌کردند. موضوع به اختلافات درونی قبیله «عتبه» مربوط می‌شد که شاخه عبدالله مستقر در سرزمین اصلی با شاخه حاکم در بحرین یعنی «آل خلیفه» مبارزه می‌کرد. رئیس شاخه «آل خلیفه» یعنی همان حاکم بحرین، شیخ عیسی ابن علی ابن خلیفه ابن سلمان ابن احمد الخلیفه بود که در سال ۱۸۶۹ به قدرت رسید و تا سال‌های پس از جنگ جهانی اول نیز بر سریر قدرت بود و بنابراین انگلستان نمی‌توانست از حربه به رسمیت شناختن به هنگام جلوس سلطان جدید استفاده کند.^{۵۶}

^{۵۴}. رجوع شود به:

Majid Khadduri, "Iran's Claim to the Sovereignty of Bahrain" Amer. J. International Law, XLV (October 1951), 631-647.

Wilson, Persian Gulf, p. 246.

Aitchison, XI, 191-193;

Curzon, Persia, II, 458-459.

Hurewitz.

Aitchison, XI, 192-193.

^{۵۵}. رجوع شود به:

Ibid, P. 195.

^{۵۶}. رجوع شود به:

Winder, Op. Cit., p. 191.

ویندر ۱۸۶-۱۹۲۵ را برای عیسی ذکر می‌کند (ص ۲۴۵)

Chales Belgrave, Personal Column (London, 1960), pp. 76-77.

→

انگلستان در بحرین از اهرم کمک مالی (مثل مسقط) نیز برخوردار نبود ولی نیاز بحرین به حمایت انگلستان در برابر دشمنان مستقر در سرزمین اصلی، جانشینی برای اهرم کمک مالی بود. شیخ عیسی با قبیله آل بوعلی بحرین نیز اختلاف داشت (این قبیله به دلیل همین اختلاف ها ناچار شد در سال ۱۸۹۵ از بحرین خارج شود و دوباره «زوبره» متروک را به اشغال خود دریاورد) و به همین دلیل انگلستان از طریق حمایت یا عدم حمایت از شیخ عیسی می توانست اعمال نفوذ کند.

البته بعد از سال ۱۸۷۰ خطر اصلی ترک ها بودند که مشتاق الحاق بحرین به قلمرو خود بودند. به همین دلیل انگلستان در سال ۱۸۷۱ به شیخ عیسی اطمینان داد تا هنگامی که تعهدات خود در قبال انگلستان را زیر پا نگذارد همچنان از حمایت انگلستان برخوردار خواهد بود.^{۵۷} خطر ترک ها باعث انعقاد معاهده دیگری در سال ۱۸۸۰ شد که موقعیت انگلستان را بیشتر تقویت کرد و سبب شد تا به اهدافی برسد که دوازده سال بعد در سواحل امارات به ثمر رسید. در متن این معاهده آمده است که:

اینجانب عیسی بن علی آل خلیفه، حاکم بحرین بدین وسیله خودم و جانشینان خود در حکومت بحرین را در قبال انگلستان متعهد می کنم که با هیچ دولت یا حکومتی غیر از انگلستان اجازه ندهیم در قلمرو ما نمایندگی دیپلماتیک یا کنسولی یا انبار زغال ایجاد کند مگر آن که با رضایت انگلستان باشد.

مکاتبات عادی دوستانه با مقامات محلی دول همسایه در زمینه کسب و کار و امور جزئی شامل این معاهده نمی شود.^{۵۸}

گرچه این معاهده کمابیش فراگیر بود با از سرگیری تحرکات ترک در سال های ۱۸۹۲-۱۸۸۹ کافی به نظر نمی رسید و به همین دلیل دوباره در سال بعد، معاهده دیگری بین بحرین و انگلستان منعقد شد که ممنوعیت ارتباط با قدرت های بیگانه، عدم واگذاری اراضی به آنها بدون تصویب انگلستان و عدم واگذاری نمایندگی مقیم به سایر

→ اما طبق این مرجع جانشین عیسی پس از مرگ عیسی در سال ۱۹۳۲ (حدود ۹۴ سالگی) به حکومت کامل رسید.

Wilson, Persian Gulf, p. 247.

۵۷. رجوع شود به:

Hurewitz, I, No. 88.

۵۸. رجوع شود به:

Kumar, India, p. 125.

قدرت‌ها از بندهای متعارف آن بود.^{۵۹} اینک انگلستان بحرین را تحت‌الحمایه خود تلقی می‌کرد و در نوامبر ۱۸۹۲ به باب عالی اطلاع داد که: «اکنون بحرین تحت‌الحمایه علیحضرت ملکه انگلستان است... و هرگونه دخالت مقامات عثمانی در امور مردم بحرین پذیرفتنی نخواهد بود.»^{۶۰}

اما به زودی والی بصره که «حسا» و «قطر» در قلمرو وی بودند فرمانی از سلطان عثمانی دریافت کرد که طبق آن بحرین بخشی از قلمرو عثمانی تلقی می‌شد بنابراین واحدهای نیروی دریایی انگلستان نیز برای مقابله با هرگونه حمله به بحرین به حالت آماده‌باش درآمدند.^{۶۱} اما باب عالی به انگلستان اطمینان داد قصد هیچ‌گونه حمله‌ای به بحرین را ندارد.^{۶۲} اما موضوع به همین جا خاتمه پیدا نکرد و طبق گزارش‌هایی در ژوئیه ۱۸۹۳ مشخص شد که قائم‌مقام قطیف اعلان کرده است که بحرین و عمان باید به امپراتوری عثمانی عودت داده شود و به تمام کشتی‌های بحرینی دستور داد که پرچم عثمانی را نصب کنند. این موضوع سبب شد تا انگلستان دوباره به عثمانی اخطار بدهد. عثمانی نیز باز هم یکی از پاسخ‌های معروف خود را داد و از این موضوع اعلام بی‌اطلاعی کرد و قول داد از والی بصره توضیح بخواهد.^{۶۳}

در این مورد، ترک‌ها سازگاری نامعمولی نشان دادند و گناه را به گردن قائم‌مقام بصره انداختند. البته وقوع تحول جدیدی عامل چنین پاسخی بود که آن هم شورش

Hurewitz, I, No. 97.

۵۹. رجوع شود به:

۶۰. رجوع شود به:

Note Verbal of November 11, 1892, FES May 1893, 207-261 Home 1013 and 1100/ 92.

۶۱. ترک‌ها با بحرینی‌هایی که به بازدید سرزمین اصلی می‌آمدند همچون رعایای عثمانی برخورد می‌کردند.
۶۲. تلگرام نایب‌السلطنه به SSI مورخ ۶ دسامبر ۱۸۹۲، Home 1108/ 92. در تمام دوره‌ای که مورد بررسی این کتاب است تقسیمات و سلسله مراتب اداری زیر برقرار بود و در تمام کتاب مراعات شده است:

تقسیمات اداری متصدی

ولایت	والی
منطقه	متصرف
بخش	قائم‌مقام
ناحیه	مدیر

۶۳. تلگرام فورده به F.O مورخ ۱۵ دسامبر ۱۸۹۲، Home 1138/ 92.

۶۴. F.O. به فورده، مورخ ۱۹ ژانویه و تلگرام فورده به F.O. مورخ ۲۵ ژانویه ۱۸۹۳، Home 61 and 95/ 93.

قاسم ابن ثانی بر علیه عثمانی بود. این شورش عمر کوتاهی داشت و پایان یافت و پس از موفقیت‌های اولیه با به قدرت رسیدن برادر قاسم یعنی احمد به پایان رسید. در این میان آن چه جالب بود تمایل انگلیس به برکنار ماندن از این مناقشه بود. دخالت انگلستان به منزله تن دادن به تعهداتی فراتر از معاهدات بود بنابراین انگلستان در عین حفظ موضع خود در مورد بحرین به باب عالی اطلاع داد که حاکمیت ترک‌ها بر ناحیه قطیف - بصره را به رسمیت می‌شناسد اما حاکمیت بر جنوب را «مورد مناقشه» قلمداد می‌کند. اگر انگلستان ادعا می‌کرد قطر بخشی از سواحل عمارات است، خودبه خود طبق بندهایی از قرارداد های قبلی نماینده مقیم انگلستان می‌بایست در اختلافات مداخله می‌کرد و چنین چیزی بی‌شک موجب ناراحتی ترک‌ها می‌شد. انگلستان با «مورد مناقشه» قلمداد کردن حاکمیت ترک‌ها بر قطر در واقع سیاستی را در پیش گرفت که بر اساس آن می‌توانست با رؤسای قطر به طور مستقیم رابطه برقرار کند و در عین حال ناچار نباشد به نفع قاسم در آنجا دخالت کند.^{۶۴}

در این هنگام انگلستان نیازی نداشت در مورد قطر اقدامات دیگری اتخاذ کند و در واقع در عین حالی که منطقه مورد نظر را «مورد مناقشه» قلمداد می‌کرد، پادگان‌های ترکیه در دوحه را نیز تحمل می‌کرد. وزارت خارجه انگلستان این سیاست را این‌گونه تعریف می‌کرد که:

مادامی که آنها از حدود شهر دوحه خارج نشوند حاکمیت اسمی باب عالی را به رسمیت می‌شناسیم، اما در برابر هرگونه تلاش توسعه طلبانه مقامات ترک مقاومت خواهیم کرد. بنابراین دلیلی ندارد که اجازه دهیم ادعاهای ترکیه آزادی عمل ما را سلب کند یا حکومت هندوستان را از عقد معاهدات مطلوب با روسای قطر باز داریم.^{۶۵}

واحدهای دریایی انگلستان دستور داشتند تا هنگام نیاز مبرم وجود نداشته باشد از

^{۶۴} رجوع کنید به تلگرام فورده به F.O. مورخ ۱۲ آوریل ۱۸۹۳، Home 421/ 93 و 477, 468, 478, 501/ 93, 481. بیانیه ارسالی به باب عالی در تلگرام فورده به F.O. مورخ ۲۳ آوریل ۱۸۹۳، Home 536/ 93 و مراجع زیر آمده است:

note Verbal to Porte, May 9, 1893, Home 729/ 93, 620/ 93, F1 273/ 93.

Indian View in FES May 1894, 186-248.

^{۶۵} تلگرام F.O. به I.O. مورخ ۲۶ اوت ۱۸۹۳، Home 1156/ 93.

دوحه دوری کنند تا معضل به رسمیت شناختن موقعیت ترک‌ها در آن‌جا پیش نیاید.^{۶۶} از طرف دیگر ترک‌ها نیز به انگلستان اطلاع دادند که به بصره دستور خواهند از دخالت در امور بحرین خودداری کند، اما نه تنها نگفتند که ادعاهای خود در مورد بحرین چشم‌پوشی کرده‌اند بلکه بر آنها تاکید کردند.^{۶۷} در واقع بن‌بستی پیش آمده بود. انگلستان حمایت از بحرین و بحرینی‌ها را حق خود به شمار می‌آورد و برای خود در قطر منافع قائل بود که آن را ناشی از موقعیت خود در بحرین و سواحل امارات می‌دانست. انگلستان در عین حالی که ادعاهای ترک‌ها در مورد قطر را به رسمیت نمی‌شناخت، مشخصاً برای عثمانی حق اظهارنظر در مورد امور بحرین یا سواحل امارات نیز قائل نبود. از طرف دیگر ترکیه ادعاهای حاکمیت خود در مورد قطر و بحرین را حفظ کرده بود اما قول داده بود که دست به اقدامی نزند. اوضاع در پایان سال ۱۸۹۴، این گونه بود اما در سال ۱۸۹۵ در ارتباط با حرکت قبیله آل‌بوعلی به زوبره دچار اغتشاش که روابط انگلستان و عثمانی در قطر و بحرین به تفصیل در فصل پنج مورد بحث قرار خواهد گرفت.

روی هم رفته انگلستان در بحرین وضعیت استواری داشت و این لازمه حفاظت از بحرین در برابر مدعیان گوناگون بود. اما قطر در این هنگام خارج از حوزه کنترل مستقیم انگلستان قرار داشت و قرار دادن قطر در حوزه کنترل انگلستان ویژگی خط‌مشی‌های دو دهه بعدی این کشور بود.

حسا، کویت، عراق

از گوشه جنوب غربی قطر شن‌زاری کم‌ارتفاع به طول ۱۹۲ کیلومتر تا شمال غرب امتداد یافته است که جمعیتی پراکنده در آن به سر می‌برند. تنها شهر مهم ساحلی که در ۶۴ کیلومتری جنوب قطیف قرار دارد عقیر نام دارد. عقیر در دهه ۱۸۹۰ شهر کوچکی بود اما ویرانه‌هایی که در آن به چشم می‌خورد گواهی می‌دهند این شهر زمانی مرکز مهمی بوده است ولی اکنون همانند قطیف در شمال مکانی برای بارگیری مجدد کشتیها به سوی حسا است. قطیف با ده هزار نفر جمعیت علی‌رغم آن‌که با باتلاق‌ها احاطه شده

۶۶. تلگرام F.O. به I.O. مورخ ۱۶ مارس ۱۸۹۴، Home 301/94 و تلگرام وزیر خارجه هند [FSI] به نماینده

مقیم مورخ ۱۳ فوریه ۱۸۹۴، F1 55/94.

۶۷. تلگرام فورد به F.O. مورخ ۲ دسامبر ۱۸۹۳، Home 1588/93.

بود و پهلوی گرفتن در بندر آن دشوار بود مرکز اصلی اداری و تجاری این ناحیه ساحلی بود.^{۶۸} فقط شهر واحه‌ای حفوف واقع در ۸۰ کیلومتری جنوب غربی عقیر مهم‌تر از قطیف بود. از قطیف تا رأس الاربد واقع در مدخل خلیج کویت (۴۰۰ کیلومتر به سوی شمال غرب) شن‌زار کم‌ارتفاع همچنان ادامه دارد و گاه‌گاه مرداب‌های شور و تپه‌های تک‌افتاده‌ای به چشم می‌خورد. این منطقه پر از صخره‌های دریائی است که گاه تا فاصله ۳۰ کیلومتری از ساحل را می‌پوشاند، بنابراین دسترسی از راه دریا به این سواحل دشوار است. در این منطقه فقط برخی قبایل بدوی بسر می‌برند و انگشت‌شماری ماهیگیر که در دهکده‌های کوچک زندگی می‌کنند. در طول این کرانه راه‌هایی وجود داشت اما مسیرهای تجاری همیشگی به چشم نمی‌خورد. مرداب‌های بزرگ و پر نمک جنوب کویت (اکنون همان منطقه بی‌طرف بین کویت و عربستان سعودی است) در روزهای بارانی قابل عبور نبودند و کاروان‌ها مجبور بودند با طی مسافتی طولانی به مناطق داخلی آنها را دور بزنند.^{۶۹}

منطقه بین کویت و قطر یا به عبارت دقیق‌تر از مرز جنوبی کویت تا عقیر عموماً در عصر جدید به الحسا یا حسا معروف است، البته سعودی‌ها آن را «استان شرقی» می‌نامند. اما بومیان واژه حسا را فقط برای نواحی داخلی شامل چندین واحه حفوف به کار می‌برند. «حسا» به مفهوم ناحیه بزرگی که ذکر شد (و در این کتاب همواره همین ناحیه مورد نظر است) در سال ۱۸۷۱ به اشغال عثمانی درآمد که مرکز عملیات آنها قطیف بود. ترک‌ها از این هنگام به بعد نام گمراه‌کننده «منطقه نجد» را به این منطقه اطلاق کردند، در حالی که نجد استان داخلی بسیار بزرگ‌تری در ولایت بصره بود. متصرف (مقامی پایین‌تر از والی) «حسا» در «حسا» یعنی «حفوف» اقامت داشت (که این موضوع نیز به سردرگمی‌ها می‌افزاید) و سه بخش قطیف، قطر و واحه «حسا» در قلمرو حاکمیت خود داشت. ترک‌ها در «حفوف» پادگانی با بیش از ۶۰۰ نیرو داشتند که بزرگ‌ترین نیروی

۶۸. رجوع شود به:

(Saldanha), *Precis of... Katif Affairs* (Simla, 1904).

Iraq and the Persian Gulf, pp. 141 ff;

Persian Gulf Pilot, p. 139.

Samuel M. Zwemer, *Arabia: The Cradle of Islam* (4th ed. London, 1912), pp. 117-118.

برادران زویمر (پتر و ساموئل) از مبلغان مذهبی قدیمی در خلیج فارس بودند.

Iraq and Persian Gulf, p. 145.

۶۹. رجوع شود به:

عثمانی‌ها در این منطقه بود.^{۷۰}

تلاش برای کنترل کردن نواحی داخلی پرخرج بود و دیری نپایید و چیزی نگذشت که عثمانی‌ها فقط به گماردن خود در حفوف، قطیف و مستعمره‌نشین‌های قطر اکتفا کردند و این مقامات تحت فرمان قائم‌مقام قطیف بودند که خود تابع بصره بود.^{۷۱} کنترل و ارتباط‌ها در بهترین حالت ناچیز بود زیرا راه‌های زمینی بسیار صعب بود و نیروی دریای ترک‌ها آن‌چنان اندک بود که یک‌بار قصد داشتند برای سرکوب شورش قبیله قاسم کشتی‌های انگلیسی را برای انتقال نیروهای ترک اجاره کنند.^{۷۲} کل این منطقه، تک افتاده بود و مقامات محلی بدون توجه به سلسله مراتب قدرت بر اساس امیال خود عمل می‌کردند. بنابه نوشته ناظری امریکایی در سال ۱۸۸۹: «در دسر همیشگی با اعراب، ویژگی مهم تاریخ اشغال «حسا» است... تباهی و فقدان حکومت در همه جا به چشم می‌خورد».^{۷۳}

منافع انگلستان در «حسا» حتی از منافع این کشور در قطر نیز کم‌تر بود، آن‌ها معاهده‌ای در این منطقه منعقد نکرده بودند و حاکمیت ترک‌ها از جنوب بصره تا «عقیر» (و عملاً در دوحه) را به رسمیت می‌شناختند. معضل انگلستان این بود که ترکیه در منازعات و اختلافات محلی کنترل مؤثری داشت و علی‌رغم ضعف ترک‌ها، «حسا» همچنان یکی از ولایات آن‌ها بود. به عبارت دیگر ارتباط انگلستان با جمعیت بومی به‌طور معمول از مجرای مقامات عثمانی برقرار می‌شد. به رسمیت شناختن حاکمیت عثمانی در این منطقه از سوی انگلستان، کویت را هم در برمی‌گرفت که همین کوتاهی

Handbook of Arabia, pp. 297-310.

۷۰. رجوع شود به:

Winder, Op. Cit, pp. 252-256.

Alois Musil, "Kulturpolitischer Bericht aus Arabian" Oesterreichische Monatsschrift fur den Orient XL (1914), 49.

بهترین توصیف از واحه مورد نظر در مرجع زیر آمده است:

* F.S. Vidal, The oasis of al- Hasa ([Dhahran], 1955).

به ویژه مبحث مربوط به اصطلاح «حسا» pp. 1-11

Longrigg, Four Centuries, pp. 296-303

۷۱. رجوع شود به:

«حفوف» مرکز منطقه نجد بود می‌بایست مرکزیت می‌یافت ولی فقط از طریق دریا و قطیف امکان ارتباط عملی وجود داشت.

Home 750/ 93

۷۲. رجوع شود به:

Zwemer, Op. Cit., p. 217.

۷۳. رجوع شود به:

باعث شد کویت در آینده کانون نبرد قدرت شود.

بندر کویت در بزرگ‌ترین خلیجک واقع در خلیج فارس قرار دارد که از شرق به غرب ۴۰ کیلومتر و از شمال به جنوب ۲۰ کیلومتر پهنا دارد. این خلیجک را بیابانی کم ارتفاع با بوته‌هایی پراکنده در محاصره خود گرفته‌اند و در شمال آن نیز لجن‌زار وسیعی قرار دارد. شهر کویت در طرف جنوب شرقی قرار گرفته است و گرچه بهترین لنگرگاه در این خلیجک است، کشتی‌هایی که در آب‌های عمیق رفت و آمد می‌کنند ناچار بودند فاصله‌ای بیش از ۱/۵ کیلومتر با کرانه را حفظ کنند.^{۷۴} موقعیت کویت به گونه‌ای بود که کانون طبیعی تجارت در شمال شرقی عربستان بود و صنعت کشتی‌سازی و مروارید آن شهرت داشت. از همین رو جمعیت چشمگیری در این بندر گرد آمده بودند که در سال ۱۹۱۴ به حدود ۳۵۰۰۰ نفر می‌رسید.^{۷۵} اهمیت آبادی‌های جهره و خاضامه در انتهای غربی خلیجک کویت نیز بسیار کمتر از کویت بود. این آبادی‌ها بر سر راه بازرگانی کویت-بصره قرار داشتند و چاره‌ای جز عبور از آن‌ها نبود زیرا شمال خلیجک آکنده از دیواره‌های سنگ ماسه‌ای بود. به خصوص جهره در جنوب شرقی یکی از پهن‌ترین گذرگاه‌هایی قرار داشت که از میان پرتگاه‌ها می‌گذشت.

هر چند کویت در قرن نوزدهم به سرعت رشد کرد و اگر حاکم آن زیرک می‌بود به واسطه ثروت و موقعیت کویت می‌توانست در مقایسه با نواحی داخلی به آن جایگاه مهم‌تری بدهد، تا هنگامی که شیخ مبارک در سال ۱۸۹۶ به قدرت نرسید و تحولات جدید این منطقه را در کانون توجه قرار نداد انگلستان چندان اهمیتی به شیخ‌نشین کویت نمی‌داد. به همین دلیل بحث درباره جایگاه ترک‌ها در کویت را به بعد می‌سپاریم فقط یادآوری می‌کنیم که مدحت پاشا در سال ۱۸۷۱ از کویت عبور کرده بود و شیخ کویت در آن هنگام قائم‌مقام عثمانی بود. گرچه انگلستان گمان می‌کرد شیوخ کویت خراج‌گزار باب عالی هستند در شهر کویت هیچ مقام ترکی مستقر نبود و تا مادامی که حاکم کویت

Whigham, Op. Cit., p. 91.

۷۴. رجوع شود به:

۷۵. آمار مختلف در مراجع زیر آمده است:

Handbook of Arabia, pp. 286, 290-294.

Persian Gulf Pilot, p. 158.

Whigham, Op. Cit., p. 93.

سایر مطالب درباره کویت نیز از مرجع زیر برگرفته شده است:

H.R.P. Dickson, Kuwait and Her Neighbours (London, 1956) Particularly pp. 48-81.

سرکشی نمی‌کرد دل‌نگرانی عثمانی‌ها معطوف به «حسا» و قطر در جنوب بود زیرا در آن‌جاها بود که اقتدارشان تحت چالش مستقیم قرار گرفته بود. همان‌گونه که گفته خواهد شد علی‌رغم آن که انگلستان به‌طور تلویحی حاکمیت ترک‌ها بر کویت را به رسمیت می‌شناخت وضعیت این شیخ‌نشین را به‌طور دقیق می‌توان در آن هنگام نامشخص خواند.^{۷۶}

در شمال خلیجک کویت، نوک خلیج فارس عمدتاً از دلتای شط‌العرب شکل گرفته است (شط‌العرب از به هم پیوستن دجله، فرات و کارون تشکیل شده است) و در محدوده هر دو کشور ایران و عثمانی قرار داشت. بقایای آبراهه‌های قدیمی (که اکنون همان خورها هستند) و وجود لیجن‌زار و مرداب‌ها باعث شده بود که راه‌های اصلی از نواحی داخلی بگذرد و شهرهای بزرگ در بالادست رود پدید آیند.^{۷۷} بصره، بندر اصلی عراق با جمعیتی بیش از ۴۰۰۰۰ حدود ۱۱۰ کیلومتر از مدخل شط‌العرب در خلیج فارس فاصله داشت. شهرک‌های کوچک مثل دژ و ایستگاه تلگرافی «فاو» (با ۱۵ کیلومتر فاصله از مدخل) نیز در طول کرانه شط‌العرب به خط شده‌اند. در کرانه ایرانی و

^{۷۶} رجوع شود به:

Dickson, Op. Cit.

Wilson, Persian Gulf, pp. 250-251.

Lovat Fraser, Op. Cit. pp. 97-100.

Curzon, Persia, II, 457-463.

Kumar, India, pp. 113-118.

Aitchison, XI, pp. 202-203.

Longrigg, Four Centuries, p. 303.

Laurence Lockhart, "outline of the History of Kuwait," J. Royal Central Asian Society, XXXIV (July- October 1947), 262-274.

Ulrich Gehrke and Gustav Kuhn, Die Grenzen des Irak Historische und rechtliche Aspekte des Irakischen Anspruchs auf Kuwait und des irakisch- Persischen Streites um den Schatt al-Arab, 2 Vols. (Stuttgart, 1963) Particularly I, 54-55.

Persian Gulf Pilot, pp. 277-278.

^{۷۷} در مورد شط رجوع شود به:

Gehrke and Kuhn, Op, Cit.

David Fraser, The Short Cut to India: The record of a Journey Along the Route of the Bagdad Railway (London, 1909), pp. 273-275.

George B. Cressey, "The Shatt al- Arab Basin," Midde East Journal, 12 (Fall, 1958), 448-460.

Percival (London, "Basra and the Shatt al- Arab," J. Royal Society of the Arts, LXIII (April 23, 1915), 505-519.

حدود ۸۰ کیلومتری مدخل، خرمشهر قرار دارد (در آن هنگام به محمره معروف بود). خود شط العرب نیز از نقطه‌ای بین بصره و خرمشهر تا خلیج فارس مرز بین‌المللی ایران و عثمانی بود که در آن هنگام اغلب مورد مناقشه دو کشور بود (مناقشه ایران و عثمانی از حوزه این کتاب خارج است). دو سوی شط العرب را بیشه‌های خرما پوشانده بود و شیخ‌نشین کویت در بیشه‌های خرما نزدیک فاو سرمایه‌گذاری‌های مهمی کرده بود.^{۷۸}

گرچه شط آبراهه اصلی تجارتی بود سایر خورهای مجاور هم قابل کشتی‌رانی بودند اما به علت بن‌بست بودن، در دهه ۱۸۹۰ چندان شناخته نبودند که نزدیک‌ترین آن‌ها به کویت خور «صبیه» به طول ۴۵ کیلومتر بین سرزمین اصلی کویت در غرب و جزیره و بویان در شرق قرار دارد. از شمال این خور که به روبروی جزیره «وربه» ختم می‌شود (وربه در شمال بویان قرار دارد) خور «زبیر» آغاز می‌شود که به آبادی زبیر در مسیر جهره - بصره ختم می‌شود. راهی فرعی (به ندرت مورد تردد) نیز در کرانه غربی دو خور وجود داشت که از قرارگاه‌های ام‌القصر (روبروی وربه) و قصر صبیبه در جنوبی‌ترین نقطه عبور می‌کرد. در این قسمت ساحل با چرخشی به سوی نواحی داخلی خلیج کویت را پدید می‌آورد. کل این ناحیه متروکه است. مثلاً جزیره بویان که ۴۳ کیلومتر طول و ۲۴ کیلومتر عرض دارد در اوقات اوج مد عمدتاً زیر آب می‌رود. مالکیت این جزیره‌ها و آبراه‌ها نیز مثل مالکیت کویت مورد مناقشه بود اما تا وقتی طرح راه‌آهن بغداد مطرح نشد چندان مهم بود.

تنها آبراه مهم دیگر در حوزه عثمانی خور عبدالله بود که از جزیره وربه در طول کرانه شمالی بویان به سوی جنوب شرقی می‌رود و توسط ناحیه‌ای متروکه و لجن‌زارهای پهناور احاطه شده است. این ناحیه را نیز فقط قبایل بدوی ماهیگیر می‌شناختند زیرا همانند طرف دیگر بویان فاقد آب شیرین و پوشیده از لجن‌زار و اراضی بی‌حاصل بود. ارتباط بصره و کویت یا از راه خود شط انجام می‌گرفت یا از مسیر بصره - زبیر - جهره - کویت، مسافران به ندرت وارد آب‌های اطراف بویان می‌شدند.

کل منطقه بین کویت و شط تحت حاکمیت مستقیم بصره یعنی کانون فعالیت ترک‌ها در خلیج فارس بود. بصره پایگاه واحدهای دریایی عثمانی در خلیج فارس و نیروهای نظامی عادی و ذخیره بود که در این هنگام به طرز رقت‌باری ضعیف بودند. شخص والی

روی ارتش یا ژاندارمری منطقه کنترلی نداشت. این نیروها تحت فرمان مستقیم وزارت جنگ عثمانی بودند البته در زمان صلح مقامات غیرنظامی محلی، فرماندهی اغلب به دست می‌گرفتند. در ضمن والی در مورد دادگاه‌ها، ثبت اراضی، پست و تلگراف، موقوفات مذهبی، گمرکات، مدیریت استقراض دولتی، انحصارات تنباکو و نمک، آموزش و پرورش عمومی یا خدمات بهداشتی هیچ‌گونه اختیاراتی نداشت و رؤسای محلی این قسمت‌ها نیز مستقیم از قسطنطنیه دستور می‌گرفتند. اختیارات والی عبارت بود از گردآوری مالیات، نگه‌داری حساب‌ها و مهم‌تر از همه روابط با نمایندگان خارجی و قبایل نیمه مستقل. از آن‌جا که انگلستان در عراق منافع دیرپا و بسیار مهمی داشت نمایندگانش در بصره به‌طور مکرر با والی در تماس بودند.^{۷۹}

در دهه ۱۸۹۰ تجارت مهم‌ترین دلبستگی انگلستان در بصره بود. مثلاً از کل واردات ۱۳۹۹۴۶۵ پوندی بصره در سال ۱۸۹۵ مبلغ ۶۷۴۵۶۵ پوند به تجارت با انگلستان مربوط می‌شد. سهم صادرات به انگلستان از واردات هم بیشتر بود که عمدتاً خرما بود و به هندوستان و انگلستان ارسال می‌شد. البته کشتیرانی کلید تسلط انگلستان بود به‌طوری که در سال ۱۸۹۶ از ۱۷۰۵۶۶ تن کالای ورودی به بصره ۱۳۶۶۹۳ تن با کشتی‌های انگلیسی وارد شده بود. به‌طور میانگین ۶۰ درصد تجارت بصره به انگلستان تعلق داشت اما سهم حمل بار با کشتی‌های انگلیسی هیچ‌گاه تا این حد پایین نیامد. در بغداد نیز از لحاظ تجاری وضع انگلستان همین‌گونه بود به‌طوری که در دوره ۱۹۱۴-۱۹۰۴ حدود ۹۰-۶۰ درصد تجارت در دست انگلستان بود.^{۸۰}

تجارت مهم‌ترین دلبستگی انگلستان در بین‌النهرین بود نه تنها دلبستگی. مثلاً کشتی‌های بخار شرکت لینچ (تاسیس در سال ۱۸۶۱) حمل قسمت اعظم کالاهای

۷۹. رجوع شود به: Longrigg, Four Centuries, pp. 312-314.

در ص 313 درباره ژاندارمری آمده است: «... نیروی بی‌نظم و آشفته‌ای است، افسران آن عموماً بی‌سواد و فاسدند و عادتاً تا حد پیک، مأمور جمع‌آوری مالیات و خدمت کار شخصی نزدیک‌ترین مقامات خود را تنزل می‌دهند.»

Whigham, Op. Cit., pp. 134-137.

Habib K. Chiha, La Province de Bagdad (Cairo, 1908).

Iraq and the Persian Gulf.

۸۰ رجوع شود به:

Zaki Saleh, Mesopotamia (Iraq), 1600-1914: A Study in British Foreign Affairs (Bagdad, 1957), pp. 194-202.

تجاری بین بصره و بغداد را انجام می‌دادند و هم چنین در بالادست رود کارون نیز با دریافت یارانه از انگلستان فعال بودند.^{۸۱} این شرکت پیوند تنگاتنگی با شرکت دریانوردی بخار هندوستان انگلیس داشت که با دریافت یارانه از انگلستان در خلیج فارس فعالیت می‌کرد و به شبکه لینچ در بصره متصل شد. در ضمن زیارت شیعیان هندوستان از اماکن مقدس عراق نیز مورد توجه انگلستان بود و نیز مدیریت «ماترک وقفی اوده» که سلطان اوده وقف مذهب شیعه کرده بود بر عهده انگلستان بود. این مبلغ سالانه ۱۰۰۰۰ پوند بود.^{۸۲} امنیت خط تلگراف هند-اروپا نیز یکی دیگر از دل‌نگرانی‌ها انگلستان بود زیرا ایستگاه پایانه «فاو» در خطوط بغداد و بوشهر را کارکنان انگلیسی می‌گرداندند.

بنابراین تعجبی ندارد که انگلستان به دقت مواظب عراق و به ویژه حق عبور خود از شط بود. به همین دلیل انگلستان به شدت به نقض پیمان ارزروم (۱۸۴۷) بین عثمانی و ایران مبنی بر ممنوعیت دژسازی در کرانه‌های شط اعتراض کرد. ترک‌ها در سال ۱۸۸۶ شروع به احداث دژ در فاو کردند که در سال ۱۸۹۰ رو به پایان بود. یک کشتی انگلیسی که در مارس ۱۸۹۰ برای تحقیق وارد منطقه شده بود تحت شلیک گلوله قرار گرفت. انگلستان درخواست معذرت‌خواهی کرد که اجابت شد.^{۸۳} این رویداد نمونه‌ای از روابط انگلستان و عثمانی در عراق بود یعنی ادعا و دعوی متقابل، اتهام و رد اتهام و تیراندازهای گاه‌به‌گاه که از این تاریخ تا آغاز جنگ در سال ۱۹۱۴ یکی پس از دیگری در مورد تمامی جنبه‌های منافع انگلستان از وضعیت بحرین گرفته تا منافع شرکت لینچ رخ می‌داد. در تمام بحران‌ها مقامات هندوستان با والی بصره سروکار پیدا می‌کردند اما

۸۱ راجع به شرکت لینچ رجوع شود به:

Edward Mead Earl, Turkey, the Great Powers, and the Bagdad Railway: A Study in Imperialism (N.Y., 1923), pp. 74 ff.

Saleh, Op.Cit., pp. 188-189.

Longrigg, "Iraq 1900 to 1950: A Political, Social, and Economic History (2nd ed.; London, 1956), pp. 33 ff.

David Fraser, Op. Cit., pp. 263-266.

Great Britain, Foreign Office Historical Section, Peace Handbook S, XI: ۸۲ رجوع شود به:

Turkey in Asia, No. 63 (Mesopotamia), (London, 1920), p. 25.

.Home 29, 67, 251

۸۳ درباره این رویداد رجوع شود به:

شرح «فاو» و دژ مذکور نیز در Curzon, Persia, II, 463-464 آمده است.

وزارت خارجه انگلستان به طور مستقیم با قسطنطنیه سروکار داشتند و دیدگاه‌های مقامات ترک تفاوت زیادی با هم داشت.

بنابراین انگلستان در حاشیه غربی خلیج فارس منافع زیادی داشت و به ویژه مسقط، بحرین و بین‌النهرین کانون توجه انگلستان بودند و در منافع کلی انگلستان از لحاظ صلح و امنیت در خلیج فارس جایگاه مهمی داشتند. در آن هنگام قطر، حسا و کویت اهمیت کم‌تری داشتند اما درگذر سال‌ها که منافع انگلستان در خلیج فارس افزایش یافت این مناطق نیز در حوزه منافع انگلستان قرار گرفتند. در هر یک از این موارد در سال ۱۸۹۰ از پیش روشن شده بود که همه چیز به روابط انگلستان و عثمانی بستگی دارد زیرا ادعاها یا حاکمیت به رسمیت شناخته شده ترک‌ها نخستین مانع بر سر راه تغییر وضعیت موجود بود. پیش از پرداختن به ریزه‌کاری‌های بیشتر در این موارد، توضیح مختصری درباره وضعیت طرف ایرانی خلیج فارس نیز لازم است زیرا ایران نیز بخشی را در سیاست کلی انگلستان به خود اختصاص می‌داد و مورد توجه هندوستان و مقامات هندوستان در خلیج فارس بود.

ایران

سیاست انگلستان در ایران سزاوار بررسی جداگانه‌ای است و این بررسی‌ها انجام هم گرفته است. اما همان‌گونه که در مقدمه ذکر شد در این کتاب فقط به امور تأثیرگذار بر سیاست انگلستان در خلیج فارس پرداخته می‌شود. یک عامل آشکار این است که سریع‌ترین راه دسترسی نیروهای انگلستان یا هندوستان به ایران خلیج فارس بود. دوره‌ای که روابط انگلستان و روسیه در ایران به شدت بحرانی بود آزادی دسترسی به خلیج فارس محور اصلی سیاست انگلستان در ایران بود.

در سال ۱۸۹۰ رقابت انگلستان و روسیه به اوج خود رسیده بود. پیشروی روسیه در ماورای قفقاز در سال ۱۸۸۰-۱۸۴۰ سبب شده بود که ایران با کشور نیرومندی در شمال همسایه شود و تهران باید بیشتر مراقب مطامع روسیه می‌بود. البته نباید فراموش کرد که انگلستان توجه خود را به جنوب و غرب ایران معطوف کرده بود. امتیاز تلگراف در دهه ۱۸۶۰، فعالیت کشتی‌های بخار در پایین دست کارون در سال ۱۸۷۰ و امتیاز استخراج معدن که در سال ۱۸۷۲ به بارون رویتز اعطا شد همگی مراحل بارز در سیاست صد ساله انگلستان برای کوتاه کردن دست روس‌ها از دریا بوده است (در این

مورد البته خلیج فارس مورد نظر است). فراز و نشیب اخذ امتیازها، لغو امتیازها و اخذ امتیازهای جدید همچنان در بستر مقابله این دو قدرت در اواخر قرن نوزدهم ادامه داشت. امتیاز رویتزر لغو شد اما به عنوان غرامت امتیاز تاسیس بانکی به وی اعطا شد. در سال ۱۸۹۰ امتیاز تنباکو به انگلستان رسید اما به علت فشار مردم (بارزتر از فشار روس‌ها) این امتیاز هم لغو شد. کامیابی‌های انگلستان و شایعه واگذاری امتیاز راه‌آهن به انگلستان سبب شد تا با فشار روس ساخت راه‌آهن ده سال به تعویق افتد.^{۸۴}

۸۴ درباره رقابت روس و انگلیس در ایران و پس زمینه‌های آن رجوع شود به:

Rose Louise Greaves, *Persia and the Defense of India, 1884-1892: A Study in the Foreign Policy of the third Marquess of Salisbury* (London, 1959).

"British Policy in Persia, 1892-1903" *Bulletin of the School of Oriental and African Studies* (University of London), XXVIII (1965), 34-60, 284-307.

Hossein Nazem, "Russia and great Britain in Iran (1900-1914)" (doctoral dissertation, Columbia University, 1954).

Bradford G. Martin, *German- Persian Diplomatic Relations, 1873-1912* (Copenhagen, 1959).

در مورد کارون رجوع شود به:

William Francis Ainsworth, *The River Karun: An Opening to British Commerce* (London, 1890).

Curzon, *Persia*, II, Chap. XXV.

درباره بانکداری و راه‌آهن رجوع شود به:

Moustafa Khan Fateh, *The Economic Position of Persia* (London, 1926).

Firuz Kazemzadeh, "Russian Imperialism and Persian Railways" *Russian Thought and Politics*, ed. Hugh Mclean, et al., *Harvard Slavic Studies*, IV (Cambridge, Mass, 1957), pp. 355-373.

Memoranda C 122 and C 124, "Memorandum on Persian Railways" June 20 and "Note on Persian Railways" July 3, 1911 (Political and Secret Library, IOL).

درباره تلگراف رجوع شود به:

H.R. Sykes, "Our Recent Progress in Southern Persia and Its Possibilities" *Proceedings of the Central Asian Society*, March 1, 1905.

M.G. Simpson, "The Indo- European Telegraph Department," *Journal of the Royal Society of the Arts*, LXXVI (March 2, 1928), 382-400.

در مورد موضوعات مختلف نیز رجوع شود به:

Plass, *Op. Cit.*, pp. 472-475.



گویا هیچ راه‌کاری وجود نداشت زیرا در دوره ۱۸۹۰-۱۹۰۷ رقابت دو قدرت در ایران افزایش یافت و وخامت روزافزون وضعیت مالی شاهان سلسله رو به انقراض قاجار نیز وضع را پیچیده‌تر می‌کرد. نظام حاکمیت ایران فاسد بود، بخش‌های بزرگی از کشور مستقل بودند، والیان ولایت‌ها برای خودشان مالیات جمع می‌کردند و شاهان قاجار نیز ناتوان بودند و عاشق سفر به اروپا. وام خارجی راه‌کاری طبیعی برای کوتاه مدت بود که باز هم باعث رقابت قدرت‌های خارجی و شبکه پیچیده‌ای از وام - ضمانت وام و امتیازات می‌شد که فقط کارشناسان از آن سردرمی‌آوردند.

مسافری که در سال ۱۸۹۰ به ایران سفر کرده است توصیف خوبی از وضعیت کلی این کشور به دست می‌دهد:

این کشور به بلای رشوه‌خواری دچار شده است که فراوان است و هزار چهره دارد. برای رسیدگی به فساد مقامات نه باور عمومی وجود دارد نه عزم حکومتی. حکومت به معنای نهادی در خدمت حکومت‌شوندگان هیچ مفهومی ندارد. طمع‌کاری که از دردناک‌ترین ویژگی‌ها در ایران است به گونه‌ای بارز در ادارات تجلی یافته است... روشن است که شاه یعنی حکومت. شاه حاکم مطلق است و غیر از انتقادات مطبوعات اروپا و خواست‌های سفارت کشورهای اروپایی تحت هیچ‌گونه کنترلی نیست.

ناصرالدین شاه (۱۸۹۶-۱۸۴۸) به خاطر تلاش‌های‌اش برای انجام اصلاحات به ویژه در مورد تحکیم حکومت مرکزی مشهور است اما توانی هم‌سنگ مشکلات نداشت.

فساد ذاتی ادارات ایران ریشه همه مشکلات است، هزار توی فساد و بدنامی مقامات انتها و کرانه‌ای ندارد. فساد موروثی و سنتی است... همه از آزمندی و اخاذی والیان گله دارند و متأسفانه شواهد زیادی برای درستی این شکایات وجود دارد. تیول‌داری، خریدن مناصب، رشوه‌خواری گسترده، فقدان نظارت و آموزش مدیریتی، سنت‌های دیوانی و مقامات بازیچه دربار برای به انحطاط کشاندن هر

→ B.H. Sumner, "Tsardom and Imperialism in the Far East and Middle East, 1880-1914" Proceedings of the British Academy, XXVII (1941), 27-67.

کسی کافی است.^{۸۵}

همین مسافر از رقابت شدید انگلستان و روسیه به ویژه در عرصه تجارت محلی می نویسد:

کالاهای این دو کشور باعث می شد که محصولات محلی بازاری نداشته باشد اما در مقایسه با یکدیگر به نظر می رسید که تجارت روسیه رفته رفته تفوق به دست می آورد و با محصولات مثل نفت و شکر بازار را در دست خود می گیرد. دیپلوماسی انگلستان را رو به صعود تلقی می کردند... اما کسی تردید به خود راه نمی داد که در نهایت سیاست روسیه پیروز خواهد بود و دست کم شمال ایران «جذب» خواهد شد.^{۸۶}

^{۸۵} رجوع شود به:

Mrs. Isabella Bishop, *Journeys in Persia and Kurdistan including a Summer in the Upper Karun Region and a Visit to the Nestorian Rayas* (London, 1891), II, 255-257.

درباره این مسافر بی باک رجوع شود به:

Anna M. Stoddart, *The Life of Isabella Bird (Mrs. Bishop)* (3rd ed.; London, 1908).

P.M. Sykes, "A Fourth Journey in Persia, 1897-1901," *Geographical Journal*, XIX (February 1902), 121-172.

Gen. Sir Thomas Edward Gordon, *Persia Revisited* (1895) With Remarks on H.I.M. Mozuffer- ed- Din Shah, and the Present situation in Persia (1896) (London, 1896).

Valentine Chirol, *Fifty Years in a Changing World* (New York, 1928).

چیرول خبرنگار لندن تایمز در سال ۱۸۸۵ و ۱۹۰۲ از ایران دیدار کرد و در دومین سفرش از بدتر شدن چشم گیر اوضاع در ایران خبر داد. مفسران بعدی نیز همین عقیده را داشتند مثلاً گریوز در کتاب ایران صفحه ۱۵۸ می نویسد: انحطاط و خمودگی ویژگی های ایران بود نه پیشرفت و سرزندگی...

Bishop, Op. Cit., I, 198.

^{۸۶} رجوع شود به:

پیش از جنگ بیش از ۸۰ درصد بازرگانی ایران در دست روسیه و انگلستان بود اما سهم انگلستان از این ۸۰ درصد به ندرت بیش یک چهارم می شد.

Fateh, Op. Cit., pp. 76-77.

Margaret S. Miller, *The Economic Development of Russia, 1905-1914, With Special Reference to Trade, Industry, and Finance* (London, 1926), pp. 244-283.

Curzon, *Persia*, II, 557-559.

Marvin L. Entner, *Russo- Persian Commercial Relations, 1828-1914* (Gainesville, Fla., 1965) pp. 8-9, 39, 57, 63-64.

طبق این بررسی تا سال ۱۹۰۰ تراز بازرگانی ایران و روسیه به نفع ایران بود اما از آن پس روسیه برتری یافت.

اگر نفوذ روسیه در شمال ایران خیلی زیاد می شد راهی نیز فراروی انگلستان وجود داشت و آن هم تقویت روابط با برخی حاکمان مستقل در کرانه ایرانی خلیج فارس بود. ولایت عربستان (که محمره شهر عمده اش بود) نمونه ای از این ولایت مستقل بود به طوری که شیخ حاکم بر آن به ندرت با حکام تهران رابطه دوستانه داشت. البته سیاست انگلستان حفظ حالت حائل ایران بود و تنها در موارد بسیار اضطراری به راه های مذکور متوسل می شد. خوشبختانه روسیه از مخاطرات ضمیمه سازی ایران یا بخشی از آن به خود، آگاه بود و داشتن نفوذ برتر در ایران را بهترین حالت تلقی می کرد به قول یکی از وزرای انگلستان روسیه مثل پزشکی بود که نه دوست داشت بیمار بمیرد نه دوست داشت بیمار بهبود یابد.^{۸۷}

البته روس ها نیز دوست داشتند در جنوب ایران و کرانه خلیج فارس که انگلستان نفوذ داشت تسلط پیدا کند. از قدیم در کرانه ایرانی خلیج فارس از شمال تا جنوب چهار ولایت وجود داشت که عبارت بودند از: عربستان (خوزستان کنونی)، فارس، لارستان و مکران (طبق قانون جزو ولایت کرمان). این ولایات به ناحیه بلوچستان در کرانه دریای عمان وصل می شد که متعلق به ایران و انگلستان بود و همگی از مراکز قرار گرفته در نواحی داخلی اداره می شدند. از این رو فقط سه شهر مهم در کرانه ایرانی قرار داشت که عبارت بودند از: محمره (در واقع کنار خلیج فارس نیست)، بوشهر و بندرعباس. سوی عربستان، کرانه ساحلی ایران و شهرهای اش خارج از چارچوب استانی ایران قرار داشتند و توسط دریابگ (فرمانده نیروی دریایی ایران) اداره می شدند که مثل نماینده مقیم انگلستان، بوشهر مرکز فعالیت وی بود یعنی جایی که محل استقرار ناوگان دریایی ایران بود البته این ناوگان کمابیش وجود خارجی نداشت. این مقام نیز مانند اکثر مقامات حکومت ایران لزوماً در اختیار شایسته ترین فرد نبود. ناصرالدین شاه بر نواحی ساحلی جنوب ایران کنترل موثری داشت اما در دوران جانشینان اش اوضاع در کنترل محلی ها بود (یا کنترلی وجود نداشت).^{۸۸}

۸۷ نامه خصوصی سی. اسپرینگ - رایس به والتین چیرول به تاریخ ۱۵ سپتامبر ۱۸۹۹.

Stephen Gwynn, ed., *The Letters and Friendships of Sir Cecil Spring Rice: A Record* (Boston, 1929), I, 289.

Persian Gulf Pilot, pp. 266, 301.

۸۸ رجوع شود به:

Iraq and the Persian Gulf, pp. 151-152.

Great Britain, Admiralty, *Naval Intelligence, Persia* (Oxford, 1945).

کرانه عربستان که از لحاظ اداری ناحیه مجزایی بود مانند منطقه بصره پوشیده از مرداب و لجنزار است. شطالعرب مرز غربی این منطقه است و در این قسمت جزیره آبادان نیز در محدوده ایران قرار دارد. کانالی در شمال این جزیره که قدمت آن به قرون وسطی می‌رسد شط را به رود کارون وصل می‌کند. شهر محمره که در آن هنگام در زمستان‌ها حدود ۱۰۰۰۰ نفر جمعیت داشت در بخش شمالی همین کانال قرار دارد.

این ولایت طبق قانون تحت اداره والی ایرانی عربستان در شوشتر بود اما در واقع شیخ اعظم قبیله عرب‌نژاد محسن همه‌کاره بود و قدرت‌اش با میزان قدرت دولت مرکزی در تهران رابطه معکوس داشت. ولایت عربستان ثروتمند بود و شمار وفاداران به شیخ زیاد بود. حکومت مرکزی گرچه خواستار در اختیار گرفتن ثروت منطقه بود گاه چاره‌ای جز گماشتن شیوخ به والی‌گری این منطقه نداشت. اما شیخ خزعل که در سال ۱۸۹۷ زمام امور را به دست گرفت مقام والی‌گری را در اختیار نداشت.^{۸۹}

با گشوده شدن رود کارون به روی تجارت در دوره ۱۸۹۰-۱۹۰۰ صادرات منطقه دو برابر شد از همین رو خزعل در مقایسه با شیوخ قبل از خود، برای حفظ حالت نیمه‌مستقل خود با وضع متفاوتی مواجه بود. انگلستان در سال ۱۸۹۰ نایب‌کنسولی را در محمره گمارد و در دوره خزعل، عربستان برای انگلستان اهمیت خاصی داشت. در ضمن خزعل دوست نزدیک شیخ مبارک حاکم کویت بود و همین رابطه انگلستان را با هر دو شیخ‌نشین پیچیده می‌کرد.^{۹۰}

باز هم در نوک خلیج فارس، اما کمابیش خارج حوزه قدرت محمره، کانال عمیق دیگری به نام خور موسی در میان لجن‌زارها قرار دارد که در ۴۰ کیلومتری شرق شطالعرب وارد خلیج فارس می‌شود و ۸۰ کیلومتر هم رو به نواحی داخلی پیش رفته

Curzon, Persia, II, 325 ff.

۸۹ رجوع شود به:

Longrigg, Iraq, p. 13.

Whigham, Op. Cit., pp. 109-123.

۹۰ رجوع شود به:

Peace Handbook, XIII, No. 76, p. 56.

J.A. Saldanha, *Precis of Persian Arabistan Affairs* (Simla, 1905).

Lt. A.T. Wilson, *A Precis of the Relation of the British Government With the tribes and Sheikhs of Arabistan* (Calcutta, 1912).

خزعل حتی در کویت نیز جایگاه خاصی داشت که در مرجع زیر شرح داده شده است:

Frey Stark, *Baghdad Sketches* (N.Y., 1938), p. 189.

است.^{۹۱} در جنوب شرقی منطقه خورموسی وضعیت ارضی تغییر پیدا می‌کند. در تمام مسیر تا مدخل خلیج فارس، ساحل را رشته تپه‌های آهکی بلند و موازی پوشانده است که سبب می‌شود ارتباط بین بنادر انگشت‌شمار و نواحی داخلی بسیار دشوار باشد. ساحل ایرانی خلیج فارس عموماً عاری از خلیجک‌ها و سایر بریدگی‌ها است و آب‌های عمیق دور از ساحل است. در این جا توصیف تفصیلی ساحل ایرانی مراد نگارنده نیست و فقط به شهرهای عمده (بوشهر، لنگه، بندرعباس) و جزایر پرداخته می‌شود.^{۹۲}

بوشهر واقع در ۱۶۰ کیلومتری جنوب شرقی نوک ساحل ایرانی خلیج فارس (در فاصله ۲۲۵ کیلومتری مدخل شط‌العرب) بندر اصلی ایران بود و در آغاز راه اصلی به نواحی داخلی قرار داشت. در عصر جدید، بوشهر به علت نامناسبی امکانات بندری‌اش (لزوم لنگراندازی کشتی‌ها در فاصله ۱۱ کیلومتری از بندر) از لحاظ حجم عملیات بندری زیر دست محمره قرار گرفت اما قبل از جنگ جهانی اول این‌گونه نبود. بازدیدکنندگان این شهر از ساختار شهری عقب‌مانده، کثیفی و نامطلوبی آن گفته‌اند،^{۹۳} اما این شهر به علت اهمیتی که داشت شمار چشم‌گیری (در قیاس حوزه خلیج فارس) از اروپاییان را در خود جای داده بود و نمایندگی انگلستان، کاکنان تلگراف‌خانه، نمایندگان تجاری و نمایندگان سایر کشورها اجتماعی ۵۰ نفره را تشکیل می‌دادند. در بوشهر نیز مانند مسقط، نمایندگی انگلستان از همه بزرگ‌تر بود البته نماینده مقیم مثل تمامی کنسول‌های خارجی در بیرون از شهر به سر می‌برد. برای حفاظت از نمایندگی انگلستان نیز از نگهبانان هندی استفاده می‌شد که به هنگامی آشوب‌ها و ناآرامی‌ها، مثل روزهای

۹۱. حدود ۶۴ کیلومتر در بالادست این خور بندر امام‌خمینی قرار دارد که از سال ۱۹۳۸ پایانه راه‌آهن سراسری است.

۹۲. مطالب مربوط به ساحل ایرانی خلیج فارس از مراجع زیر برگرفته شده است:

Peace Handbooks, XIII No. 76.

Admiralty, Persia.

Curzon, Persia, II.

Persian Gulf Pilot.

J.A. Saldanha, *Precis of the Affairs of the Persian Coast and Islands, 1854-1905* (Simla, 1906).

Curzon, Persia, II, 233.

۹۳. رجوع شود به:

Persian Gulf Pilot, p. 266.

Christopher Sykes, Wassmus, "The German Lawrence" (London, 1936), p. 33.

انقلاب ایران در دوره ۱۹۱۱-۱۹۰۸ شمار آن‌ها افزایش داده می‌شد.^{۹۴}

به علت خشکی و متروک بودن ساحل ایرانی خلیج فارس کافی بود فقط در جایی سه شرط قابلیت لنگر انداختن کشتی‌ها، آب آشامیدنی و راهی به نواحی داخلی وجود داشته باشد تا سکونت‌گاه بزرگی تشکیل شود. در جنوب بوشهر تا فاصله ۴۸۰ کیلومتری یعنی تا بندر لنگه چنین شرایطی برقرار نیست. لنگه که عمده‌تأ شهری عرب‌نشین و اهل تسنن بود در دوره مذکور پرجذبه‌ترین بندر خلیج فارس بود. بندر لنگه دارای ساحلی به پهنای دو کیلومتر بود و زمستان‌ها ۱۲۰۰۰ جمعیت داشت. این شهر از لحاظ صید مروارید و تجارت از رونق خوبی برخوردار بود. ناصرالدین شاه در سال ۱۸۸۷ سلسله حاکمان عرب قوالیمی (از ناحیه امارات) را برانداخت (و پادگانی از سربازان ایرانی در شهر مستقر کرد) اما بندر لنگه در سال ۱۸۹۰ در اوج رونق خود بود زیرا هم پایانه تجاری لارستان بود و هم مرکز بارگیری کشتی‌ها به مقصد سواحل عربی و بحرین. از آن‌جا که بندر لنگه کانون تردد کشتی‌ها کوچک بود از طریق آن امکان حمل کالا به جاهایی وجود داشت که در دسترس کشتی‌ها بزرگ نبود. به دلیل افزایش کنترل ایران (به ویژه اداره گمرکات و ایجاد کانون‌های تجارت در بحرین و سواحل امارات، بندر لنگه خیلی زود دچار انحطاط شد و رونق آن عمر کوتاهی داشت.^{۹۵}

خط مسیر کرانه خلیج فارس در بندر لنگه تغییر می‌کند و با پیچش تندی به سوی شمال شرق می‌رود. در این قسمت کرانه ۳۲۰ کیلومتری شمال تنگه هرمز یعنی مدخل خلیج فارس قرار دارد. در بندرعباس که در ۱۶۰ کیلومتری بندر لنگه قرار دارد کرانه مستقیماً به سوی شرق می‌رود و ۸۰ کیلومتر جلوتر یعنی در میناب دوباره به سوی جنوب می‌چرخد و به موازات شبه جزیره مسندام پیش می‌رود. به علت اهمیت راهبردی مدخل خلیج فارس و وجود راه‌های تجاری مهم به سوی نواحی این منطقه کانون توجه

۹۴. وضعیت نمایندگی انگلستان در دوره ساکس در مراجع زیر تشریح شده است:

Graves, Cox, pp. 146-147.

Curzon, Persia, II, 233.

موضوع ناآرامی‌ها و آشوب‌ها از حوزه بحث این کتاب خارج است و بیشتر در حوزه سیاست‌های انگلستان در ایران قابل طرح است نه در حوزه خلیج فارس.

Persian Gulf Pilot, pp. 229-231.

Curzon, Persia, II, 407-410.

Whigham, Op. Cit., p. 46.

۹۵. درباره لنگه رجوع شود به:

همگان بوده است.

در میان شهرهای ایران در ساحل خلیج فارس فقط بوشهر از بندرعباس مهم‌تر بود البته این جایگاه به هیچ وجه ناشی از گیرایی‌های این شهر نبود: بندرعباس در گوشه‌ای دم‌کرده در ساحل ایرانی خلیج فارس قرار دارد با آب آشامیدنی اندک و شور مزه، آکنده از مالاریا، اسهال خونی، حصبه و سایر بیماری‌های نواحی گرم، بدون سایه درختان، باغ سایر امکانات رفاهی از لحاظ گرما، عدم وجود بهداشت و نامطلوبی در نزد مقامات اداره امور خارجی و سیاسی دولت هندوستان همپای مسقط و اهواز (کنار رود کارون و در بالای محمره) است.^{۹۶}

در سال ۱۸۹۰ انگلستان هنوز در بندرعباس نمایندگی نداشت اما برای گزارش دادن تحولات یک کارگزار بومی در آنجا (و همچنین بندر لنگه) مستقر بود. وابستگی دیرینه بندرعباس به مسقط،^{۹۷} شرایط بد این شهر و کمبود مقامات انگلیسی در حوزه خلیج فارس در دهه ۱۸۹۰ علل عدم گشایش نمایندگی در بندرعباس بود. بندرعباس علی‌رغم دافعه‌های اش شهر مهمی بود و به علت گذر سه جاده کاروانی از آن بندرگاه عمده‌ای در کل جنوب ایران بود (این راه‌های کاروانی عبارت بودند از: راه‌های بندرعباس - یزد - تهران، بندرعباس - مشهد و بندرعباس - هرات - کابل). گمرکات بندرعباس نیز همانند تمامی شهرهای ساحلی ایران به صورت تیول واگذار می‌شد و مبلغ آن برای سال ۱۸۸۹ میلادی ۵۳۰۰۰ تومن (هر پوند ۳/۴) بود این مبلغ برای بندر لنگه ۱۲۰۰۰ تومن بود در حالی که جمعیت بندرعباس اندکی کم‌تر بود.^{۹۸}

۹۶. رجوع شود به: Sir Clarmont Skrine, World War in Iran (London, 1962), pp. 3-4.

Aitchison, XI, 181-182.

۹۷. درباره تاریخ بندرعباس رجوع شود به:

Wilson, Persian Gulf, pp. 151-152, 160-167, 173-178.

Persian Gulf Pilot, pp. 202-203.

Admiralty, Persai, pp. 500-501.

Fateh, Op. Cit., p. 67.

۹۸. رجوع شود به:

برای گمرکات بوشهر مبلغ ۹۱۰۰۰ تومن تعیین شده بود.

Curzon, Persai, II, 235, 425-426, 479.

آمار مربوط به جمعیت از مراجع ذکر شده در پانوش شماره ۹۲ و مرجع زیر برگرفته شده است:

Persain Gulf Pilot, p. 202.

از بندرعباس تا رود میناب ۶۵ کیلومتر ساحل پست و باتلاقی قرار دارد و شهر میناب در ۲۵ کیلومتری بالادست همین رود قرار دارد. میناب در مرکز بخشی حاصلخیز و بیلاق بسیاری از ساکنان بندرعباس در تابستان بود اما همانند ۱۶۰ کیلومتر نوار ساحلی که پس از آن قرار دارد راه چندان به نواحی داخلی ندارد. خط ساحلی پس از میناب (معروف به ساحل بیابانی) تا خلیجک و شهر جاسک ادامه می‌یابد و از آنجا بخش مکران ایران آغاز می‌شود. کل کرانه ساحلی از میناب تا جاسک پوشیده از باتلاق و شن‌های روان بود و در آبادی یا بندری به چشم نمی‌خورد. آب آشامیدنی هم قلیل بود به همین دلیل تاهنگامی که تجارت اسلحه شکل نگرفت کمتر کسی این ناحیه را می‌شناخت به آنجا می‌گذاشت.

دهکده کوچک ماهی‌گیری جاسک در کناره دریای عمان به علت آن که ایستگاه اصلی تلگراف بین بوشهر (در فاصله ۸۰۰ کیلومتری) و کراچی (در فاصله ۱۱۰۰ کیلومتری) بود اهمیت داشت و ایستگاه خط تلگراف هند و اروپا در آن استقرار داشت. کلیه متصدیان تلگراف هم انگلیسی بودند. سیم تلگراف را در آغاز در کرانه روبرو یعنی شبه‌جزیره مسندام کار گذاشته بودند اما شرایط نامطلوب سبب شد که سیم تلگراف در سال ۱۸۶۹ به جاسک انتقال یابد. وضعیت حقوقی جاسک از دیرباز حالت مبهمی داشت اما ایران در سال ۱۸۸۶ در آن پادگان و اداره گمرک مستقر کرد.^{۹۹}

از جاسک تا خلیجک گواتر^{۱۰۰} در بلوچستان هند، باریکه دشتی در کرانه قرار دارد که از تپه‌های سنگ ماسه‌ای با شکل عجیب و غریب پوشیده شده است و به این ترتیب خطه‌ای ناهنجار به طول ۳۸۵ کیلومتر پدید آمده است. تنها در محل ورود جویبارهای کوهستانی به ساحل آبادی‌هایی وجود داشت که عمده‌تاً دهکده‌های ماهی‌گیری^{۱۰۱} بودند. مهم‌ترین خلیجک در کل این کرانه خلیجک چابهار بود. در ساحل شرقی این

→ نرخ ارز ایران نیز از مرجع زیر برگرفته شده است:

Wilson, Persia (N.Y., 1933), pp. 252-259.

Curzon, Persia, II, 427-429.

۹۹. درباره جاسک رجوع شود به:

Wilson, Persian Gulf, pp. 136-137.

۱۰۰. با شهری در شرق خلیجک گواتر واقع بلوچستان هند اشتباه نشود.

۱۰۱. مسافری می‌نویسد: «تمام کرانه مکران بوی ماهی می‌دهد.»

Col. T.H. Holdich, "The Perso- Baluch Boundary," Geographical Journal, IX (April 1897), 419.

Col. C.E. Yate, "Baluchistan," Proceedings of the Central Asian Society, February 14, 1906.

خلیجک و ۲۰۰ کیلومتری شرق جاسک شهر چابهار قرار داشت که همانند بندرعباس به نواحی داخلی راه داشت و می‌شد در آن پایانه راه آهن احداث کرد. چابهار نیز همانند بندر لنگه تا مدت‌ها در دست اعراب بود (تا سال ۱۸۷۲). چابهار در سیاست‌های انگلستان در خلیج فارس بی‌اهمیت نبود زیرا هم جمعیت ۳۰۰۰ نفری‌اش تحت کنترل پادگان حکومت ایران بود، هم ایستگاه تلگراف بین جاسک و کراچی بود و هم خلیجک نیمه مدور بزرگی داشت.^{۱۰۲} در مورد جاسک، نظارت بر منافع انگلستان بر عهده مدیر تلگراف این قسمت خط بود که در قبال اداره تلگراف در هندوستان و نماینده مقیم بوشهر مسئول بود.

در ۹۶ کیلومتری شرق چابهار خلیجک گواتر قرار دارد که علی‌رغم بزرگی‌اش اهمیت چندانی ندارد و مرز ایران و هند است. این خلیجک بیشتر زیر نظر هندوستان بود. ناحیه داخلی این خطه یعنی بلوچستان بین ایران و هند تقسیم شده بود و کمابیش ناشناخته بود و کنترل آن دشوار. قبایل سرکش بلوچ به دلخواه خود از مرز عبور می‌کردند و گردآوری حق گمرکی و مهار کردن انواع داد و ستدهای قاچاق بسیار دشوار بود.^{۱۰۳}

جزایر خلیج فارس

اکنون هنگام آن رسیده که به جزایر خلیج فارس که جدای از بحرین و ناحیه حسا-کویت هستند پرداخته شود. در برخی از این جزایر امکان ایجاد پایگاه دریایی وجود داشت از این رو فقط برای انگلستان نبود که اهمیت زیادی داشتند. به علاوه به علت ادعاهای متقابلی که در مورد مالکیت این جزایر و ذخایر معدنی آنها وجود داشت کانون دیپلوماسی در خلیج فارس بودند.

مثلاً جزیره خارک در ۵۵ کیلومتری شمال غرب بوشهر در مناقشه بین ایران و انگلستان در میانه قرن نوزدهم به اشغال انگلستان درآمد. انگلستان هیچ‌گاه حاکمیت ایران بر این جزیره کوچک (۳ در ۶ کیلومتر) را به رسمیت نشناخت در حالی که خارک

Admiralty, Persia, pp. 99-104, 137-142, 508.

۱۰۲. رجوع شود به:

Persian Gulf Pilot, pp. 183-184.

Curzon, Persia, II, 258-265.

Peace Handbooks, XIII, No. 76, pp. 63-64.

۱۰۳. رجوع شود به:

تنها جزیره مهم در شمال خلیج فارس است.^{۱۰۴} شیخ شعیب، هندورابی و قیس گروه جزایر بعدی هستند که همگی در محدوده ۱۶۰ کیلومتری شمال غرب لنگه قرار دارند. این جزایر کوچک و نزدیک به ساحلند و فقط ماهی‌گیران در آن‌ها سکونت داشتند. در جنوب شرق و در فواصل ۴۵ تا ۱۳۵ کیلومتری سواحل امارات جزایر کوچک سیری، ابوموسی و تنب قرار دارند. وضعیت جزیره آخری مشخص نبود، جزیره سیری عموماً ایرانی تلقی می‌شد اما در مورد مالکیت سایر جزایر بین ایران و شیخ‌نشین شارجه اختلاف وجود داشت.^{۱۰۵}

هیچ‌کدام از این جزایر کوچک امکانات پایگاه دریایی نداشتند (هم‌چنین جزایر نزدیک به امارات). اما جزایر بزرگ دهانه خلیج فارس وضعیت بسیار متفاوتی داشتند. در میان این جزایر، قشم (هم‌چنین معروف به جزیره الطویله یعنی جزیره دراز) از همه بزرگ‌تر است که در پهن‌ترین قسمت وسعتی به اندازه ۱۱۰ در ۵۵ کیلومتر دارد. این جزیره تحت حاکمیت بی‌چون و چرای ایران بود و در شهر قشم در کنج شمال شرقی جزیره، شیخی بومی بر ۴۰۰۰۰ نفر ساکنان جزیره حکومت می‌کرد که در برابر حاکم ایرانی بندرعباس پاسخگو بود.

از نظر انگلستان مهم‌ترین قسمت قشم آبادی باسید و (هم‌چنین معروف به باسیدور) در گوشه جنوب غربی جزیره و مشرف به دهانه تنگه کلارنس بین قشم و سرزمین اصلی ایران بود. این ناحیه که در سال ۱۷۹۸ توسط سلطان مسقط (حاکم آن هنگام جزیره) به انگلستان واگذار شده بود از دیرباز مقر اصلی عملیات ناوگان دریایی هند در خلیج فارس بود. این آبادی گرچه در دهه ۱۸۹۰ دیگر به صورت فعال مورد استفاده نبود هنوز به حال خود رها نشده بود و مأموران بومی از سربازخانه‌ها و تاسیسات پاسداری می‌کردند.^{۱۰۶}

Persian Gulf Pilot, p. 271.

۱۰۴. رجوع شود به:

Curzon, Persia, II, 403-404.

Wilson, Persian Gulf pp. 179-183.

A.W. Stiffe, "Persian Gulf Notes: Kharag Island", Geographical Journal, XIII (August 1898), 179-182.

Persian Gulf Pilot, pp. 226-227.

۱۰۵. رجوع شود به:

Lovat Fraser, Op. Cit., pp. 106-107.

Admiralty, Persia, pp. 133-135.

۱۰۶. درباره قشم، باسید و جزایر مذکور رجوع شود به:

در جنوب قشم جزیره بسیار کوچک‌تری به نام هنگام قرار دارد که باریکه آبی به پهنای ۱۶۰۰ متر بین آن‌ها است. جزیره هنگام کاملاً خشک و بی‌حاصل است اما به علت آن‌که از ساحل عمان فقط ۴۵ کیلومتر فاصله دارد و از روی تپه‌های‌اش می‌توان عمان را دید از لحاظ راهبردی اهمیت داشت. انگلستان تا سال ۱۸۸۱ در آن‌جا یک ایستگاه تلگراف هم داشت.

باقی جزایر این گروه عبارت‌اند از لارک (۱۰ کیلومتری جنوب شرقی شهر قشم که به علت محصور بودن در میان صخره‌های دریایی لنگرگاه چندان مناسبی نیست) و هرمز (۱۸ کیلومتری جنوب شرقی بندرعباس). جزیره هرمز زمانی کانون فعالیت پرتغالی‌ها در خلیج فارس بود اما وقتی انگلیسی‌ها در سال ۱۵۰۷ پرتغالی‌ها را از منطقه بیرون راندند هرمز به سرعت اهمیت خود را از دست داد. در سال ۱۸۹۰ در جزیره هرمز فقط یک دهکده کوچک ماهی‌گیری وجود داشت تا نمادی از نقش راهبردی این جزیره باشد.

در سال ۱۸۹۰ حاکمیت ایران بر جزایر قشم، لارک، هنگام و هرمز به رسمیت شناخته شده بود و دریابیک و زیردستان‌اش زمام امور را در دست داشتند.^{۱۰۷} از طرف دیگر وجود ایستگاه تلگراف در جزیره هنگام در گذشته و تداوم وضعیت ناحیه با سید و در قشم اوضاع را به گونه‌ای کرده بود که در آغاز قرن بیستم انگلستان می‌توانست به بهانه حفظ منافع خود حاکمیت ایران را زیر سوال ببرد. اهمیت راهبردی این جزایر در دهانه خلیج فارس مطرح می‌شود وضعیت این جزایر نیز مورد بازنگری قرار خواهد گرفت. به‌طور کلی تردیدی نیست که در سال ۱۸۹۰ از لحاظ دیپلماسی، تجارت یا پیوندهای تاریخی انگلستان از میان قدرت‌های اروپایی در خلیج فارس با نفوذترین بود

→ Iraq and the Persian Gulf, p. 164.

Curzon, Persia, II, 410-415, 521.

Persian Gulf Pilot, pp. 205-209.

Wilson, Persian Gulf, pp. 100-109, 113-116, 143-147, 188, 208, 212.

Whigham, Op. Cit., pp. 57-61.

جزیره قشم آرامگاه ویلیام بافین کاوش‌گر و دریانورد انگلیسی نیز هست:

* Alan Villiers, Monsoon Seas: The Story of the Indian Ocean (N.Y., 1952), p.40

۱۰۷. مدرکی از به رسمیت شناخته شدن این حاکمیت را می‌توان در مرجع زیر مشاهده کرد:

F.O. to I.O., August 15, 1890, Home 690/ 90.

اما هنوز هم از لحاظ حوزه قدرت شکاف‌ها و موارد قابل بحثی وجود داشت. جایگاه انگلستان در خلیج فارس فارغ از چالش نبود و در واقع چند قدرت دیگر نیز با انگلستان مقابله می‌کردند. غیر از مناقشه دیرین بین انگلستان و امپراتوری عثمانی نخستین چالش را فرانسه در عمان برای انگلستان پدید آورد.